

# افزین و تازه تکیه

## اضیاب سینه‌ها را جمان



### اولتیماتوم

کلوب دلفک آمریکا به «دنی کی» کیدین معروف لقب «دلفک سال» اعطاء نموده است. سخنگوی این کلوب که در سرتاسر آمریکا دارای شهرت بسیاری است، در این مورد اظهار داشته که «دنی کی» اکنون ۲۶ سال تمام است که روی پرده سینما مردم جهان را، مردمی که مصائب و شکستهای مادی و معنوی روح آنها را جریحه دار نموده، میبنداند و این در نظر ما کار عظیم و پرازدشی است که هیچ وسیله نمیتوان از آن سپاس و قدردانی نمود.

در حال حاضر «دنی کی» که روز بروز ارزش هنر او بیشتر نمودار میگردد، در کیانی مترو مشغول ایفای نقش دلفکی در فیلم «اندروی خوشحال» میباشد و همین امر موجب گردیده که هر روز با «بول براینر» که در این استودیو فیلم «برادران کلرامازوف» را بازی میکند مواجه شده و در نتیجه یک دوستی اجباری بین آنها بوجود آید. ابتدا «دنی کی» چنین تصور میکرد که بامتلك و شوخیهای خود او را امیدان بدر خواهد برد ولی بدبختانه چندی نگذشت که بی برد این مرد عبوس آقدر هاهم زبون و عاجز نیست و برای شوخی و متلك از پس بکند و چین مثل او بر میآید و ضحیت کم کم و خیم میشد بطوریکه اکنون کسیکه هیت در موقع صرف نهار و باشام (در استودیو) و با هنگام کریم (در اطاق آرایش) آند بگری را از کوره بدر می برد (بول براینر) است (دنی کی) که متوجه شده این آقا دارد صریحا با نوری گفتش او میکند و بید نیست

روزی بر سرش بزند که جای او را هم همانطوری که جای هنریشکان فیلم های درام را گرفت بگیرد، لذا با او اولتیماتوم عجیبی داده است «یا از خوشترگی های خود دست بردار و یا من موهای سرم را تیغ خواهم انداخت»

### ادعای بیجا

صحنه خطرناک و دشواری بود (باربارا استانویک) میبایست در حالیکه پایش در رکاب اصب گیر

کرده تقریبا صد متر روی زمین کشیده شود. اما «سامول فولر» تهیه کننده، کارگردان و سناریست فیلم (چهل تفنگ) همه چیز را قبلا پیش بینی نموده و با مامورین او یک آدمک مصنوعی کاملاً نظیر (باربارا استانویک) ساخته بودند و اولی (استانویک) جدا تصمیم گرفته بود که این صحنه را شخصا اجرا نماید و هیچکس هم نمیتوانست او را قانع نماید که از خورشیدبان پائین آید و



### جدال در سینما!

اینهم کاریکاتور است مربوط به فیلم «وی خوش و وقتیت» که داستانش را در صفحات ۱۷ و ۱۶ چاپ نموده ایم. در این کاریکاتور برت لکستر و تونی کرینس هنریشکان اول فیلم در حال «جدال» دیده میشوند. عکس فوق را خبرنگار ما در آمریکا (با پایانس) ارسال داشته و ما آن را تقدیم بدوستان برت لکستر و کرینس مینماییم

اصرار و خواهش (باری سالوان) همبازی او نیز نتیجه ای نداد (سامول فولر) مجبور گردید بکارش ادامه دهد. (استانویک) بروی زمین دراز کشید و پایش قلاب مانند در رکاب قرار گرفته و یک ضربه شلاق اسب را به حرکت انداخت و صحنه در یک پلان فیلمبرداری شد... و در نتیجه صحنه بدینکماه بنموبق افتاد

### از ناچاری

مدتی است قیافه و رفتار در این میچم» بکلی عوض شده است و حالا در حالیکه کیف قطوری بدست میبندد چشم و سیگار برگی بلب دارد. با عجله در حال حرکت است و معلوم نیست کجا میرود و چه میکند. صبحها نیز از ساعت شش بیدار در دفتر کار خود پشت میزی جلوس مینماید و بر ترق و فتن امور استودو بودی آن ام... میپردازد. میگوید از آن روزیکه با استودیو یونایتد آرتیست برای تهیه سه فیلم قرار داد منع کرده دیگر حتی برای یک لحظه کوتاه نیز روی راحتی و آسایش نهدیده است.

چندی قبل «میچم» سازویو جالبی بنام «چاره رعد و برق» خریداری نموده و (اودی مودرن) را برای نقش اول آن در نظر گرفت اما بدبختانه «مودرن» با اطلاع داد که چندین فرار داده دیگر را قبلا امضاء نموده و لذا قادر نیست در فیلم او شرکت نماید

(میچم) که بجز «مودرن» کسی دیگری را برای فیلم خود نمیستند کارش ممنوع ماند و تا مدتی نمیتوانست چه تدبیری بیاندیشد که ناگهان روزی مانند «رعد و برق» بر سرش افتاد که خودش شخصا نقش مزبور را

ایمان نباید... اگر فیلم خوبی از آب در آمد که چه بهتر و اگر هم بشد همه میدانند که از روی ناچاری بوده است.

**شاهکاری بوجود می آید**  
داستانی گرامر، سر مست از پروزی و موفقیتی که با فیلم «فرود و شپوت» کسب نموده با دلگرمی و اطمینان بیشتری دست به تهیه اثر آینده خود زده است.  
شاهکار مسلماً که اینبار این تصویر به بنا تقدیم خواهد کرد از بیس معروف «ارثیه باد» اثر اوجن اریل اقتباس میگردد.  
موزه این نمایشنامه که چندین سال سوالی در پرودوی مورد استقبال مردم قرار گرفته است داستان دراماتیکی است از افکار منجمله طبقه خاصی از مردم که با هر نوع جنبش و رشد فکری، بیپوده و از روی تمصب مبارزه و مخالفت نموده و از هر نوع فلسفه و ایده ای که با قوانین دینی و دستورات تورات مغایرت داشته باشد دوری جست و آنرا تحریم مینمایند.

کارگردانی فیلم را مطابق مسول (استانی گرامر) شخصاً انجام میدهد و هنرپیشگان آن (پلمونی) و (اسپنر ترسی) دو شخصیت عظیم سینمای آمریکا، میباشد.

**پدر و دختر**

در فیلم (فریاد وحشت) اثر آندرو استون که بقول ناظرین امر یکی از بهترین آثار چنانی سال آینده مصوب خواهد شد، دختر خرد سال (جیمز میسون) موسوم به (پورتلند میسون) نیردل حساسی بر همه دارد.

(پورتلند) تاکنون در چند فیلم کم و بیش مهم شرکت نموده که از آن میان میتوان به «مردی در لباس فلانی خاکستری» با اشتراک کریگوری بک و جینر جونز اشاره کرد که در آن نقش دختر «بک» را ایفا نمیشود خود (جیمز میسون) نیز چند سال قبل فیلمی بنام (طفل) تهیه و کارگردانی کرد که طول مدت تقریباً در حدود ۳ دقیقه بود و نتایجی بازی میگرد. فیلم (طفل) گرفت توجه و بحث منتقدین قرار گرفته و همگی بازی دخترک را غیر منتظره و خارق العاده تشخیص دادند.



**(سوفیا لورن) بالاخره بخانه شوهر رفت!**

بوجود می آید که «گریستری» در خواش هم نمیتوانست تصور کند «خریداری» نموده و «تاریس رانینگان» یکی دیگر از نویسندگان انگلیسی برای بیس «بیزهای جدا از هم» از همین استودیو ۱۲۵ هزار یونک دریافت کرده است.

با این ترتیب معلوم نیست آیا آمریکاها هستند که از مردم انگلستان استفاده می نمایند یا بالعکس خبری که تکذیب نشده اینکه (سوفیا لورن) و (کارلو بوتی) تهیه کننده معروف ایتالیایی از مدتها قبل عاشقانه یکدیگر را دوست میداشتند، گویا خبر گمته ای باشد و نیز سر و صدای تقاضای طلاق (کارلو بوتی) از همسرش نیز بدون شك توسط جیراند بگوش شمام رسیده است و این را هم میداند که دادگستری ایتالیا بنا بقوانین کلیسای کاتولیک (منهیب رسمی کشور) نمیتواند حکم طلاق صادر نماید و بالاخره درد و رنج این دو عاشق دلسوخته را هم که نبود اجتماعی مانع اتصال آنها یکدیگر است نمیتواند «غوی درک کبیده» ما در اینجا میخواهیم با این خبر مسرت بخشی که میدهیم قلب عاشق دلسوخته را اندکی خرسند سازیم، زیرا هر چه باشد آنها برنج دوری عشاق از یکدیگر خوب واقفند، بلکه خبر میرسد که سوفیا لورن و کارلو بوتی مخفیانه با یکدیگر ازدواج کرده اند و از اینهم مسرت بخشتر اینکه هنوز این خبر تکذیب نشده و لذا از این باب میتوان مطمئن بود که هنوز بساط عشق آنها بهم نغورده است.

همانطوریکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند در فیلم (فریاد وحشت) علاوه بر (جیمز میسون) دو داستانیکر هنرپیشه معروف نیز شرکت دارد

**اخبار باختصار**

۱. ذاک بکه نام فیلم خود را از «موتیارد ناسپها» به (موتیارد ناس) تغییر داد.  
۲. به (گریگوری بک) پیشنهاد شده که نقش مقابل (سوفیا لورن) را در فیلم «خون و شن» بر عهده گیرد. این همان رلی است که قبلاً نایرون باور آن را ایفا نموده بود هنوز «بک» رضایت خود را اطلاع نداده است.  
۳. در فیلم «منطقه ریشتری» که قریب یک هفته است در سینماهای اتاژونی معرض نمایش گذاشته شده است نام (موتیگوری کلیفت) مقدم بر (الیزابت تیلور) نوشته شده است.

کلود ریتر از روی آن تهیه شد (والتر دیسنی) تصمیم دارد با کک کوهنوردان بسرو فیونل (سوئیس) یک اثر (سمی و اومانتر) بوجود آورد.

**از پرودوی به لندن**  
از سال ۱۹۵۰ توجه تهیه کنندگان آمریکایی بسوی پرودوی معطوف گردید و از نمایشنامه هائی که در آثارهای این خبایان موققت کسب کرده بودند فیلم هائی کم و بیش جالب و با ارزش بوجود آوردند.  
اکنون بعد از هفت سال از افراد معلوم چته آثارهای پرودوی نیز خالی شده زیرا اینبار تهیه کنندگان بسراغ آثارهای لندن آمده اند.  
از این جریان انگلیس ها به قدری خوشحالند که در پوست خود نمیکنجند. زیرا استودیو هکت، هبل و لنکستر نمایشنامه «شاه» برای تمثیل را از نویسندگان آن «آگاتا کریستی» مبلغ ۱۳۵ هزار

**دیسنی و کوهنوردی**

(والتر دیسنی) جدیداً امتیاز کتاب معروف (پرچم در آسمان) را از نویسندگان آن (جیمز رلی اولمن) خریداری نموده و تصمیم دارد در اوایل سال ۱۹۵۸ فیلم برداری آن را در دامنه کوه های آلپ شروع نماید.  
سوزه این کتاب در باره بک دسته کوهنورد است که با اراده و کوشش خستگی ناپذیری بر مشکلات و موانع صعود یکی از قله مرتفع و دشوار سلسله جبال آلپ غلبه مینمایند. (اولمن) نویسنده کتاب همان کسی است که چند سال قبل (نول) بر فروش (برج سفید) از او منتشر گردید و فیلم جالبی نیز با اشتراک کلن فواید، آلبادالی و

# سینمای شوروی

## فصل دوم: اوج سینمای صامت

## نوشته و تألیف: هژیردار بوش

### مونتاز انقلابی!

در شماره گذشته در باره فیلم «پوتسکین» و نهضتی که ایجاد کرد و همچنین درباره زیکا - ورنوف که در اولین مراحل، تأثیراتی در ایزنشتین باقی گذارد بحثی بعمل آوردیم.

اما شخصیت مؤثرتری که ایزنشتین و کارگردان دیگر دوس بود فکین، را به کارهای آزمایشی فنی نظیر (پوتسکین) و «مادر» و ادانت لوکولشوف Lev Kuleshov

بود که منطقی‌ترین و با بهترین بگوئیم صلی‌ترین تئوری‌های اولیه را در سینمای روسیه عرضه نمود و اساسی‌ترین نظرش آن بود که باید با استفاده کامل از وسائل سینمایی، از امکانات هر هنر دیگری نیز که جهت اختتام مدیوم فیلم می‌تواند مفید باشد، بهره برداری کرد.

عبادت دیگر: لوکولشوف، برخلاف زیکا و ورنوف، عوامل سازنده سینما را فقط دوربین و مونتاز میدانست، بلکه متقدم آن بود که این دو عامل می‌تواند شیوه‌های تأثیری، جنبه‌های ادبی و تجلیات هنرهای مختلف دیگر را تنها بطریق خاص سینما، از راه نوار سلولوئید عرضه کند.

این نکته گفتنی است که در تاریخ آوان - گارد شوروی، اهمیت لوکولشوف که با تئوریهای خود میدان بالاتر و وسعت عدل بیشتری جهت فیلسازان تهیه دید، از زیکا و ورنوف که صرفاً آثار خالص آزمایشی می‌ساخت کمتر است.

لوکولشوف و گروه وی، متعنه ایزنشتین و پوتسکین، تئوری کمپوزیسیون و ساختمان فیلم را که بعداً با استفاده از یک لنت فرانسوی Montage نامیده شد، از فیلم‌های دسوف - گریفیت و فیلمهای آمریکائی بطور کلی، برداشت

کردند منظور از کمپوزیسیون در اینجا، ترکیب صحنه‌ها یا یکدیگر است که مجموعاً برای فیلم رامی‌سازد. لنت فرانسوی Montage چنانکه گفته شد، بعداً واجد این مفهوم گردید، اما اخیراً تمییرات عجیب و غریبی از این لنت نبوده اند تا جائیکه امروزه در هالیوود، بکار تنظیم صحنه‌هایی که با اشتهای سریع و متوالی تعویض میشوند (مونتاز) نام نهاده اند.

عمل اقتباس از متدهای پرش و تعویض صحنه د - و - گریفیت برای ایجاد یک فرم غنی ترکیب و مونتاز توسط شخص لوکولشوف: (نوعی امان نظر ارسطویی در هنرمندان) تعریف شده است اولین نمره این منطق ارسطویی بسیار شیرین بود و (گشتی پوتسکین) نخستین مطالعه اسنادانه‌ای است که در کار (پرش) شده است.

فی الحقیقه نیز مشهورترین رولاسیونی که امروزه در مورد (پوتسکین) شناخته شده، اهمیت پرش و مونتاز است. در شماره گذشته در باره سکانس بلکان بندر گاه

ادسا توضیحاتی دادیم. خواننده میدانند که حس ترس، وحشت و نمایش امعاء دست جمعی در چکر سوژترین فرم، بوسیله این متده مونتاز دینامیک، یا بهتر بگوئیم مونتاز انقلابی، ایجاد شده است.

درباره نظریات ایزنشتین در مورد این متده مونتاز، باید تذکر داد که هدف وی این نبود که با «کمپوزیسیون - کادر» های مختلفه فیلم خود یک وحدت و یکگانگی اکثرنال در روی پرده ایجاد کند، بلکه وی مایل بود که ساختمان کلی فیلم، و با بهترین ترکیب و تعییر، فیلم، از طریق تلفیق و Juxtaposition صحنه‌ها در مفر تماشاچی بوجود آید.

فیلم «پوتسکین» در یکی از شبهای مارس ۱۹۲۵ طی تشریفات باشکوهی با حضور سران دولت در بالشوی تأثیر مسکو بر روی پرده آمد. در آن شب فیلم مورد تحسین فراوان قرار گرفت و به ایزنشتین احترام و علاقه فراوانی ابراز شد، اما در حقیقت اکثر کسی از حضار آن مجلس این فکر را بخاطر خود محظور



ایزنشتین در سن ۳۰ سالگی در حال مونتاز فیلم «گشتی پوتسکین»

داد که با نمایش این فیلم، هم بزرگی در شئون این هنر را پیش و سینما با وجود ذروه قدرت و عظمت خود رسیده است. ایزنشتین با این فیلم بکار ریشم جدید فیلمیک خلق کرد که بعضیون متکی نبود، بلکه با انجام کردن پلانهای مختلفه البت تأثیراتی که بوجود می‌آوردند، آن، کسب میشد. این سبک ایجاد ریشم و اعمال و ارباسیون در آن طریق تغییر مدت پلانها، صرفاً علاقه ایزنشتین به نجسان روانشناسی سرچشمه گرفت بود و بدین نحو صرف نظر از ابداع بکرته قوالب جدید ریشمیک و دینامیزم بصری که این متده عرضه کرد، ایزنشتین توانست بعنوان وسیله‌ای جهت Behavioristic Stimulation یا «تحریک کردن» از آن بهره برداری نماید. همچنان میدانیم Behaviorism در روانشناسی تئوری خاصی است که بر طبق آن تحقیقات و تجسسات در زمینه رفتار و کردار شخص باید او بزرگترین و خارجی باشد، زیرا خود بی با introspection در این مورد بیشتر نیست. ایزنشتین نیز میخواست با متدهای انقلابی مونتاز، یک نوع تحریک عینی در حالات تماشاچی بوجود آورد و از هیجانات درونی وی، بتوان نیروئی بر او تولید کرد. العمل استفاده نماید. ملاحظه بشود که این نظریه، بی شبهه صرفاً بخاطر نوعی «تبلیغ عاطفی» عرضه گشته و بخصوص در سکانس پله‌های ادسا، ایزنشتین که ترکیب و شکل بندی اساسی آن کمپوزیون را تشکیل میدهد از قبیل کالسکه، پای سر بالان، از آن که خون از چشمش سر از بر است و غیره، بکمک مونتاز طوری عرضه شده است که احساسات تماشاچی را بحد



## شورش ملوانان پوتسکین

دو سخته از فیلم «کشتی پوتسکین» - ۱۹۲۵

## کشتار در پله‌های ادسا

و شبانه‌ای تحریک میکنند. با اینحال نباید انگاشت که این اساس شور یک سینما، یعنی موتاز صرفاً و منحصر ابتکار تهیج احساسات انقلابی می‌آید، در دوره بعد از «پوتسکین» تا به سال ۱۹۳۴، موتاز روسی بعنوان یک متد کیوژیشنال (ترکیبی)، در مورد تم‌های کاملاً مختلفی از قبیل پرورش کاراکترهای طبقاتی (مادر)، نمایش یک حادثه تاریخی از نقطه نظر تبلیغاتی (اکتبر)، پروباگانده ضد استعماری (طوفان بر فراز آسیا)، تجزیه و تحلیل سوسیولوژیک پیکولوژیک (باقیمانده‌های یک امپراطوری)، ولیر یزوم فیلمی (آرسانال) قدرت و ظرفیت خود را طی یک دوران ۹ ساله نشان داد.

در سال ۱۹۲۸، ایزنشتین و بودفکین طی یک «مانیفست» مشهور تئوری موتاز را در مورد فیلم‌ها نیز بسط دادند و جالب اینکه مانیفستوی مزبور هنگامی منتشر شد که هنوز در شوروی فیلم ناطق ساخته نشده بود. باید تصدیق کرد که نکات مشروحه در این مانیفستو عملی نبود و در فیلم صدا دار، تکنیکهای موتاز ایزنشتین و بودفکین، بسطی مورد استفاده یافت. تقیداتی که در این مانیفستو «بصری» برای موتاز پیش آمد میکند، واضح است که باعث طرد بیشتر کانه‌های تندوختن فیلمهای آنها میشود.

## وسولود بودفکین و مقایسه

### اوبا ایزنشتین

در اطراف سینمای شوروی در بحث تا بدین لحظه از بودفکین نیز گاه در جوار ایزنشتین نام برده، اما در باره وی به شرح نپرداخته‌ایم. یکسال پس از آنکه سرکینی میخائیلوویچ ایزنشتین در سن بیست و هفت سالگی «کشتی پوتسکین» را تهیه کرد یک کارگردان جوان دیگر موسوم به vsevolod I Pudovkin وسولودای - بودفکین، مبادرت به تهیه فیلمی بر مبنای رومان مشهور ماکسیم گورکی به نام «مادر» نمود. در واقع ماجرای این فیلم نیز در یک انقلاب حادث در ۱۹۰۵ اتفاق می‌افتاد، با این تفاوت که در فیلم ایزنشتین آکتور واقعی جمعیت، و در اینجا افراد و شخصیت‌های مشخص انسانی بودند. با فیلم «مادر» که بنوبه خود از شاهکارهای بزرگ سینمای روسیه محسوب شد، بودفکین نیز در ردیف ایزنشتین قرار گرفت و اینده‌وتن، از آن پس تا کما بیش یکربیع قرن (بسته به سته در گذشت

هریک) عنوان استادان مسلم سینما را بخود تخصیص دادند. مستعدین غالباً کار ایزنشتین و بودفکین را خیلی به آسانی و با برخی از «فرمولهای کتتر است» بایکدیگر مقایسه کرده‌اند. تصور نبرود که این نوع مقایسه‌ها بتوانند حقیقت کامل را در این باره بیان کند و پیدا است که پیش از جنبه تعقیفی و مستند (ریالی ظاهری این مقایسه‌ها مورد توجه بوده است. با اینحال، کتتر استیکه تورولک دیکیسون کارگردان مشهور انگلیسی در کتاب «سینمای روس» در مقایسه بین ایزنشتین و بودفکین قائل است، شاید قابل مطالعه و صحیح باشد. وی مینویسد:

«اگرچه فیلمهای ایزنشتین حس بهت و جا به جایی را برمی‌انگیزند، معیاد، جاذبه مستقیم آنها در درجه اول بر طبقات روشنفکر موثر بود و عواطف هشداره و عقلانی را برمی‌انگیزد. این فیلمها در حقیقت گوهرهایی بودند که فقط گهرشناس از آنها تنوع می‌برد. اما فیلم‌های بودفکین در درجه اول بر توده‌های مردم و فقط در درجه ثانی بر طبقات روشنفکر تاثیر میشود»

## هیجدهمین سال مجله خواندنیها

مجله زیبا و نفیس خواندنیها در هفته گذشته وارد هیجدهمین سال فعالیت مطبوعاتی خود شد، خواندنیها در این مدت با ترفیبات محسوس امروز یکی از پرتیراژترین مجلات ایران بشمار میرود. ستاره سینما هیجدهمین سال مجله را با آقای امیرانی مدیر و آقای ایرج نبوی سردبیر مجله تبریک گفته و موفقیت بیشتر آنها را مسئلت دارد.

آثار او از نقطه نظر شور و هیجانی که تولید میکردند، ساده و واضح بودند.

در نظر بودفکین بهترین عنصر عبارت از داستان است و بررسی اینکه او از اسوزمایش بعمل می‌آورد جنبه شععی و عاطفی دارد. و نه چون ایزنشتین، جنبه عقلانی و مستقل. بودفکین در فیلمهای صامتش گروه مختلطی از هنریشها و غیر هنریشها را بجلوی دوربین راه میداد. منظوری از هنریشگان غیر حرفه‌ای آن بود که در قسمتهایی که در قالبیتم پیش از قابلیت بازی مورد احتیاج است، با میدان دادن بآنها احتمال صحت این جنبه را تشدید نماید»

مقایسه دیگری که میتوان بین استیل‌های ایزنشتین و بودفکین بعمل آورد عبارت از آنست که: ایزنشتین غالباً در فیلمهایش جنبه عاطفی را از بطن نهضت‌های صومی و تاریخ انقلاب روسیه که در آن گروه‌های وسیع مردم شرکت داشتند بیرون میکشید. در حالیکه بودفکین بنسبانه احساسات مردمی که نقش منفرد، شععی، و غالباً دردناک خود دارد این کششها بازی میکردند تا بیل داشت.

در شماره آینده تئوریهای بودفکین را در مورد بازی سینمایی: Film Acting شرح خواهیم کرد.

# در دوروبر استودیوهای اصفهان



## وحدت باصفهان می‌رود تا اصطلاحات تازه‌ای بچنگ آورد!

### دیپیم از تهران تهران می‌کند

#### تفنگداران خاچیکیان در چه حالی بر می‌آیند

بنامت آغاز فصل جدید سینمایی سال ۳۶، سلسله مطالب «دیدار هفته» را در شماره گذشته خاتمه داده و بجای آن صفحه جدیدی تحت عنوان بالا مفتوح می‌نماید. امیدوار است گشایش این صفحه با کوشش ودقتی که در تالیف و تنظیم آن بکار می‌رود مورد پسند کلیه خوانندگان گرامی واقع گردد.

هفته گذشته در استودیو «کاروان فیلم» جنب و جوش فراوانی چشم می‌خورد. بیش از هر کس سردار ساگر، وحدت و خانی (فیلمبردار) در رفت و آمد بودند. در بدو ورود از جریان امر بی اطلاع بودم و از این همه حرفهای درگوشی و صحبت های خصوصی کارکنان استودیو چیزی سردر نیآوردم. البته این جنب و جوش نظر هر تازه واردی را جلب می‌نمود و از آنجائی که حقیر برای کشف اسرار سرش درد می‌کنند، بالاخره طاقت باوردم و آقای تسلیبی مدیریت بزرگوار استودیو را گیر آورده و پیرامون حرفهای درگوشی و بیج بیج های هنرمندانه متوالاتی کردم. در توضیحاتیکه آقای تسلیبی دادند معلوم شد که يك اکیپ سه نفری از استودیو برای فیلم برداری مقدار کوتاهی از فیلم «روزنه امید» قصد مسافرت باصفهان را دارند. گفتیم ای بابا يك مسافرت که دیگر اینهمه حرفها را ندارد من تصور کردم استودیوی شما موفق بکشف يك طریقه جدید در عالم سینما شده است!

بعد بطرف سردار ساگر کارگردان روزنه امید رفتیم و گفتیم:

بود و حرفهای ما گوش می‌داد گفت آخه میدانید چطور س (بکسر د) داستان فیلم بدین ترتیب شروع میشود که يك اصفهانی جایزه ۲۵ هزار تومانی بخت آزمایی نصیبش میگردد و برای دریافت پول خود راه تهران را در پیش میگیرد و در تهران، این شهر پر بهاهو با جریانات غیر منتظره ای روبرو میشود.

سردار ساگر در دنباله گفت های وحدت اظهار داشت قطعه نفر باین مسافرت خواهند رفت و آنها عبارتند از خود بنده، وحدت و خانی که امور فیلم برداری را بعهده دارد.

گفتم: سردار بی شک در این مسافرت بشما خوش نواهد گذشت چون يك اصفهانی اصیل اودو آنت نیز در سفر به همراه دارد و بدین ترتیب از کزنده مردم ناقلاي این شهر در امان خواهید بود. ضمنا از من بشما نصیحت که در اصفهان در خوردن خریزه افراش نفرمائید چون میبایست پای لرزش هم تشریف داشته باشید.

چندی بعد وحدت و خانی بجمع ما افزوده شدند خانی که چندی پیش در ( استودیو عطر طلایی) بيك چنگ تن بتن اقدام کرده و عینکش را در این راه از دست داده بود، در حالیکه عینک تازه ای چشم

گفتم: حتما مسافرت هنرمندانه خندید و گفت که این مسافرت جهت فیلم برداری مقدار از صحنه های شهر اصفهان صورت میگیرد که در اول فیلم برای «تینراژ» بکار می‌رود و نیز چند «پلان» کوتاه از صحنه های اول فیلم تهیه خواهد شد. پرسیدم چرا صحنه های اول فیلم در اصفهان فیلم برداری میکنید؟ وحدت که آنطرف تر ایستاده



سردار ساگر، وحدت و خانی (فیلمبردار) باصفهان می‌روند



### میروم تا فعالیت های خود در شهرستانها ادامه دهم

داشت پیش ما آمد پس از اینکه احوال ترا پرسیدم علت و نتیجه دعوت ترا در (عصر طلایی) جويا

گفت: علت اصلی سوء تفاهمی که بین من و مدیر استودیوی مذکور بوجود آمد بر سر پرداخت آخرین قسمت سیزدهمین برای فیلمبرداری (بازگشت بزنگی) بود که صاحبان استودیو از پرداخت آن کوتاهی میوردیدند و نتیجه ای هم تاکنون عاید نشده است. گفتم انشاالله جانشان سلامت باشد پول که قبلی ندارد حالا بگو ببینم از این مسافرت و کنکشت مفت و مجانی که برایت پیش آمده خوشحال هستی؟ خالی با لبخند مخصوصش گفت ای بابا چه کنکشتی وظیفه ایست که باید بانجام رساند.

بعد وحدت را مخاطب قرار دادم و گفتم: خوب شما که بار دیگر در این سفر بزبانت هوشیار بهایت فاعل بشوی سرور نیستی؟ پاسخ دادم در این سفر بقدر منتناهی از اصطلاحات اصفهانی را کرد - آوری کرده و برای چاشنی نایشات آینده و فیلم آینده ام (یک اصفهانی

در یادیس) بکار برم (خداقوت!) خلاصه پس از وراجی های بسیار که ذکرش در اینجا زائد بنظر میرسد این سه نفر مسافر اصفهانی را بحال خود تنها گذاشته تا اگر بازم حرف های درگوشی و بیج بیج های هنرمندانه باقی مانده است بگوش یکدیگر نجوا کنند ۱۱

### دیهم از تهران قهر میکنند

چند روز پیش مهن دیهم را غفلتا در استودیو «کاروان فیلم» ملاقات کردم. در یکی از مبل های استودیو فرودفته و سیکاری زیر لبش دود میکرد. قیافه اش گرفته بنظر میرسید از او درباره فیلم اخیرش (روزنه امید) سوال نمودم گفت: روز گذشته آخرین قسمت از بازی خود را در فیلم با تمام رساندم و قصد دارم تا چند روز دیگر عازم اصفهان شوم.

گفتم: حتما از تهران قهر میکنند؟ اظهار داشت: میروم تا فعالیت های خود در شهرستانها ادامه دهم. گرچه دوری از پایتخت و مرکز فعالیت مملکت برای من ناسف آور است معذرا چه باید کرد! اینک میدان فعالیت و کار من در شهرستانهاست وضع تأثر های مملکت ما امروز

آنچنان مفلوس و درهم است که هیچ يك از آكتورها و آکتريساها تا مین ندارند همدای هم که زندگیشان روی سن تأثر میکند و مجبورند به شهرستانها بروند و بکارشان ادامه دهند.

### تفنگداران خاجیکیان!

دو مین استودیوی که در هفت گذشته گذرم بدانجا افتاد و آذیر فیلم بود این روزها در استودیوی مذکور فعالیت های زایدالوصفی بچشم میخورد و خاجیکیان بانفاق کارکنان استودیو مشغول فیلم برداری فیلم (طوفان در شهر ما) میباشد.

وقتی وارد استودیو شدم آرمان و سپهر نیا دو تن از هنریشگان آنجا باهم مشغول گفتگو دیدم پس از سلام و علیک با آنها از وضع کارشان پرسیدم. گفتند که اوضاع رضایت بخش است و فیلم با دقت و کوشش کارگردان و هنریشگان تهیه میشود سپهر نیا گفتم راستی این چه سری است که شما و آقای آرمان همیشه در فیلم های خاجیکیان شرکت دارید سپهر نیا بخشش را باز کرد و بداد يك خنده کوتاه اظهار داشت: اگر راستش را بخواهید اصلا ما از قدیم يك اکیب چهار نفری تفنگداران خاجیکیان محسوب میشدیم. ما چهار تن عهد کرده بودیم که همیشه متفق باشیم و در اکثر فیلمهای خاجیکیان فعالیت داشته باشیم. اما متاسفانه

این چهار تفنگدار مثل همه کله های این مملکت ناپایدار ماند و یکی دو تن از این تفنگداران بمب خویش و فاکتورند در حال حاضر من و آقای آرمان باقی مانده ایم. پرسیدم: این چهار تفنگداران چه کسانی بودند؟

گفت: این اکیب عبارت بودند از آرمان - جراح زاده - ویکن (خواتمه دروز) و خود بنده خفیر. ویکن یکی از این تفنگداران اینک مشغول ایفای دل در فیلم «ظالم بلا» معصوم جدید استودیو (پارس فیلم) میباشد و دیگری یعنی جراح زاده در استودیوهای دوبله و غیره فعالیت دارد.

بعد از آرمان راجح به نقش جدیدش در فیلم «طوفان در شهر ما» پرسیدم که اینطور گفت غشی که در این فیلم دارم کاراکتریک دیوانه خونخوار است دیوانه ای که از تیارستان شهر گریخته و مردم از این پیش آمدنکرانند (البته دیوانه ای که از درد گرسنگی مبتلاست) من باین نقش اهمیت زیاد قائل هستم و مدتی در این مورد مطالعه دارم و امیدوارم بتوانم آنچه سامول دوست و کارگردان فیلم خواستار است مجسم کنم. بهر حال باید در هنگام نایش فیلم نتیجه کار من مشاهده و قضاوت شود.

پس از گفتگوی لازم از آنها خدا حافظی کرده و بدین خاجیکیان بدفتر استودیو رفتم.



### تفنگداران سابق خاجیکیان

ویکن - آرمان - سپهر نیا - جراح زاده

# سرگذشتی نفیس و موثر ...

بقلم : هزیر هاریوش

نویسنده گننام انگلیسی ، توسط جعفری برای نمایش اجراش بر - گرفته شده است . لی که اساس این پسر را تشکیل میدهد دارای جنبه غده عاطفی و احساسی است اما نمیتوان گفت که پرورش این مضمون توسط نویسنده با استادی انجام گرفته است ، چه ضعف وی در مراحل متعددی از پیشرفت داستان آشکار میگردد با اینحال خوشبختانه جعفری همان ایده و مضمون اساسی قوی را مورد توجه قرار داده و در میزان خود کوشیده تا بکلیک قابلیت نمایش این تم را هر چه بیشتر موکد گرداند و سرگذشت « داستان جوان نقاشی بنام جراثمد است که برای نخستین بار در زندگی ، عشق خود را به دختری موسوم به ژان ، که چندین بهار از او بیشتر گذرانیده ، عرضه میدارد اما ژان با عاظر آنکه این عشق بسبب همان اختلاف سن باعث نا سادامندی جراثمد خواهد شد ، از قبول پیشنهاد ازدواج امتناع میکند و حال آنکه او نیز دل در گروی مهر نقاش مشهور دارد .

ژان برای نابود ساختن این عشق در وجود خود و جراثمد ، جعفری دور و دراز میبرد اما در بازگشت به حقیقت دورنمایی می بیند ، چنان جراثمد از یکسال قبل بتدریج ضعیف و بالاخره دچار کوری مغزنی

سودنکهای دلفینی که تحول بروی سن کشیدن نمایشات روی خوش را تنها افتخار خود میدانند مشخص شود

یکی از این سبهاها ، تصدیق دوستان و دشمنان حقیقت بین ، و هر کس که در محیط امروز تأثیر ایران دستن دارد ، مصد علی جعفری است که در دوران جدید فعالیت - هایش ، همواره ارزش هنر خود را دانسته ، و در عین کوششی که برای تکمیل کیفی آن مبذول میدارد ، با عشق و تامل تمام خود را از جریانات آلوده ای که متأسفانه شدت هر چه تمامتر در پشت پرده تأثیرها رایج است دور نگه داشته و مدارامجاز بآن کرده است که در کار هنری امروزی در ایران ، وی را شخصیتی پاک و سالم بشناسیم

در هفته گذشته ما مشاهده حاصل کوشش این هنرمند توفیق یافتیم و دانستیم که وی با کار جدید خود تحول عبقی در عرصه تأثیری کشور ایجاد کرده و این امید را در دل علاقمندان زنده داشته که سرانجام روزی تأثیر ما از چنگال ابتذال مطلق که اینک بدان دچار است رهایی یافت ، طریق درخشان پیشرفت عبقی خود را بر وقفه دنبال خواهد نمود .

پس «سرگذشت» اثر یک

خواننده گوی سبزه سینه میداند که نویسنده این مقاله تاکنون کمتر در باره برنامه های تائیری نور آن گفتگو کرده است . علت نیز پیشتر آنست که سطح این هنر در کشور ما تا آنجا رسیده و مستقل است که پیشتر میتوان آنرا غایبانه بحث و انتقاد دانست ، علاوه بر این ، محیط تائیر ما در سالهای اخیر به نفس زار عبقی تبدیل شده است که دستکاری و انتقاد در دوری از آن باید جست و جوی

در این مواقع ظلمت حاد و پهنای است ، فرستان ساکت و معتدل زده می است ، اما ... در این وادی باس و هراس ، شعله ای کور سومیزه ، خود را می گستراند و می خواهد مردم تا بنده تر و فرودتر شود

در این مرحله است که ما برای اولین بار در کار تأثیر قلم بدست میگیریم ، و کوشش میکنیم تا این درخشش هنردوی صحنه ایران هر دم بالا گیرد و پایه این رشته از تجلی فهم و شعور خامش بشری داد و کشور ما سطحی رسانه که دست کم ارزش بحث و نقد جدی منتقدین هنر را واجه گردد .

جای تأسف است تأثیری که اینک ، اینچنین در گننام ابتذال و فرومایگی غوطه ور است ، و در سالیان گذشته مردمانی داشت که راه واقعی رشد و پیشرفت این هنر را جستجو برای وصول بشری کوشش بی امانی داشته و فی الحقیقه نیز امروز چشم امید ما بآنانی است که باقیانده و تعلیم یافته استادان اصیل و پروژند که دنبال احسان بی وقفه و اهداء عسر و جوانی خود به هر صحنه ، در مقابل وضع هرج و مرجی که بر محیط هنری حاکم شد از کار کنار گرفته با این حال ، جای خوشوقتی است که شاگردان آنها ، هنوز در این وادی خلتانی در جستجوی مسیر پیشرفت و تالی این هنر هستند و میکوشند تا مشغلی که بدست آن پیشروان فرودان گشت ، هرگز سرود خاموش نگردد ، و همچنین ، جای خوشوقتی است که این باقیانده گان دوران آغاز نرخی تأثیر ایران ، در مقابل لعن - زاری که امروزه محیط کار آنانرا در بر گرفته ، پاک و سبز مانده و چنین خواسته که گردی برداشتن کربالی هنرشان نشیند ، باشد که دست کم از این راه ، سیای آنان از



مجید محسنی پس از اتمام نمایش از طرفی حضار از جعفری و تروپش تمجید میکند

شده است . راهی برای علاج هر چه از پزشکان سپردن ژان که از کرده سابق خود پشیمان شده ، درمی یابد که اظهار مجدد عشق در این هنگام جز آنکه از طرف جراثمد به رسم دولتی تمبر شود ، اثر دیگری نخواهد داشت بناچار ، در حالیکه هویت خود را مخفی داشته ، شکل پرستاری جراثمد را بپذیرد ...

من در اینجا داستان را با شرح نهدیم ، زیرا هیچ کلامی نمی یابیم که جنبه قوی عاطفی لطیف آخر نمایش و عشق و انسانیت و شرافت پاک و اصیلی را که در آن حس میشود بیان نماید . و همچنین هیچ راهی برای تشریح عواطفی که در آن هنگام در تماشاچیان داخل سالن ایجاد شده بود بنظر من نرسد همیشه در میدانم که وقتی پرده بخش صحنه در پایان «اکت» آخر برود بخش هنر پیشگان را پوشانید ، اشکها بر گونه ها غلغلان بود ، برخی دست میزدند ، برخی از لاعلاجی از تامل هورا میکشیدند ، برخی مانند نشان زده بود ، و با این همه ، هیچکدام نمیتوانستند آنطور که میخواهند ، سبب خود را تار کنند

بی شک جعفری با روی صحت آوردن «سرگذشت» افتخار تائیری بر افتخارات هنری گذشته خود افزود ، است ، و اجرای هم که در مقابل دریافت میدارد و فریاد های شورانگیز مردمیست که او را ، هنرش را ، و همکاران گرامیش را از اسیران احساسات صمیمانه خود بهره میسازد

صحبت از همکاران جعفری شد قبل از هر چیز ما بایم درود گرم خود را تار شهلا ، بانوی هنرمند ، نام که با تسلط اصحاب انگیزی کرد ، ابداً بخش ژان بروز میدهد ، و موفقیت کار جدید جعفری فرادان کمک کرده است ، این بانو عشق معوله را با تمام احساس و قدرت وجودیش ، بنحوی درخشان که حتی بانوچه به «دختر و لنگر» در دوران کار هنری او می ساخته است ، ایفاء میکند پرده آخر قابلیت بازی این آکت پس شایسته را با روح میرساند اشکهای گرمی که او در این بهره بر چهره فرد میبرد با قطره اشکهای دیگری از جانب صدها چشم که در





# برلین ۱۹۵۷

## دیداری از هفتین فستیوال بین‌المللی فیلم

بقلم : گئوری دنالدسون

در سابه کلیسای «کایزر ویلهلم» که خرابه‌های بمباران شده آن سیول برادزی در زده‌های برلین می‌باشد و در سرتاسر «کور فودستندام» گردشگاه مشهور برلین غربی که بایرجهای بیشماری تزئین شده بود ، در غروب آغاز هفتین فستیوال بین‌المللی فیلم حالت هیجان و انتظار مشوش کننده‌ای حکمفرمایی میکرد.

مطابق معمول تشکیلات و جریان فستیوال با نظم و ترتیب پیش میرفت و از افتضاحاتی که اغلب در جریانات «کان» و «وینیز» منجر بنفاق میگردد خبری نبود.

مشارکت بینظیر چهل و یک ملت ، باسی و دو فیلم کامل ، پنج اثر دکوماتر و تعداد بیشماری از فیلمهای کوتاه و عده سفره رنگینی را برای منتقدین میداد.

یک فستیوال فیلم باید در ضمن اینکه برای دوستداران سینما مفید باشد، رضایت افرادی را هم که کسب و کارشان با فیلم و سینما بستگی دارد جلب نماید. در این مورد فستیوال برلین موفقیت قابل توجهی بدست آورد. ولی آنچه که شکست یا توفیق یک فستیوال را مسلم مینماید ارزش هنری فیلمهایی است که بنمایش درمیآیند. اینبار فقط سالی فستیوال برلین بود، فستیوالی بود از فقر و مسکنت، که هر گاه از چند اثر استثنائی چشم پوشی میشد، ارزش فیلمهایی که بنمایش در آمدند از آثار معمولی و پیش و یا افتاده بیابین بود بطوریکه این قوس نزولی به محصولات مبتذل و بنجل هم میرسد.

کمیته انتخاب فیلمهای فستیوال گویا در پذیرفتن فیلمهایی که از طرف ملل مختلف با عرضه میشدند ناگزیر است. در این صورت باید گفت از رنجی که اعضاء این کمیته در انجام وظیفه متحمل میشوند انسان متاثر میگردد.

اکنون میتوانم با سانی اشتیاق ملل کوچک نظیر نروژ (که محصول سالیانه آن بیش از چهار فیلم نیست) را بشرکت در فستیوال درک نمایم. از اینگونه کشورها کسی انتظار شاهکاری ندارد و نواقص تکنیک قابل تحمل است. هر گاه فیلمی در خوبی باعث حیرت شد که چه بهتر و اگر هم اثر بی‌اهمیتی از آب درآمد یک امر کاملاً عادی بوده است. ولی از مراکز مهم تهیه فیلم همه انتظار دیدن آثار برادزی دارند، آثاری که در خور یک فستیوال سینمایی باشند.

فی المثل ، بدیهی است که تشکیلات یونیفرانس میبایست آثاری انتخاب نماید که صنعت سینمای فرانسه را آبرومندانه نشان دهد. با فیلم «ماجرای آرسن لوپن» اثر «ژاک بک» که دارای سوژه‌ای انتقادی و مملو از لطایف و نکات کیمیک در باره شاهکارهای دزد معروف قرن نوزدهم که محیط پاریس را صحنه عملیات خود قرار داده، فرانسویان بنوع جالبی برنامه خود را افتتاح نمودند.

قطعات مربوط بلعظه ای که «او. ای. هاس» در نقش قیصر خنده رو و بشاش بنظور بافتن اطمینان بطرز حفاظت اسرار دولتی «لوپن» را دستگیر و در یکی از قصرهای خود در «باواریا» آزاد میکند ، کارگردان استیل و سبک مودرنی تکنیک فیلسازان آلمانی را بکار برده و در ضمن با استادی تمام مورد تسخر قرار داده است.

«دورن لامودو» در نقش آرسن لوپن با آنکه برای تغییرات حالت و کاراکتر خود به سالن گریم و آرایش خیلی مدیون است بازی

جالبی انجام میدهد. بطور کلی فیلم یک اثر بی‌معنی اما سرگرم کننده است

## مردم مایوس شدند

دومین محصولی که فرانسویها بفرستیوال عرضه نمودند یاس آور بود

«که میداند؟» اثر کارگردان جوان «روژه وادیم» به

دارد مورد گفتگو قرار میداد ، جنایتکار با زشته چنک در قفسی که

شکوه و جلال آن رو باضمحلال است در و نیز بسر میرود. دختری که تحت

حیایت اوست (فرانسوا آرنول) مدارج مختلف برهنگی بدن در ایست

ازوان حمام تا تختخواب نشان میدهد - قتل خون سردانه‌ای که توسط

«روبرت حسین» بهمان فرم فیلم «جنایت و مکافات» انجام میگردد.

تغییب بر روی پشت بام و مرک بی‌اختیاری که در رودخانه پیش میآید.

... و آنچه که میتوان بطرفداری فیلم گفت : آغاز ماهراه

فیلم است که عده‌ای را از فرط ناراحتی عصبانی نمود ، مناظر جالبی

از زمستان و نیز موزیک جازی ملایم . ولی حتی وجود این نکات ابتکاری

توانست از مزه اعتراض تماشاچیان که در پایان حتی بیابگویی و

سوت زدن انجامید جلوگیری نماید.

این جریان موجب گردید که «فرانسوا» کوچک بگریه افتد

ولی البته دیگر برای غصه خوردن خیلی دیر شده بود. حتی فیلم جنایی

کمدی (مردی در بارانسی) توانست تاثیر بدی را که فیلمهای

انتخابی فرانسویان در تماشاچیان بوجود آورده بودند از بین ببرد.

دیگریاس بنا امید شدیدی مبدل گردید. فیلم که از نوول «جیز -

هادلی چیز» اقتباس گردیده گویا با این منطبق تهیه شده بود که هر گاه

صحنه تلاش فرناندل بایک جسد میتواند مردها را بخنداند پس زود خورد

او با هفت یا هشت عدد میباید هفت یا هشت بار شیرین تر باشد.

«ژولین داویویه» با وجودیکه هیچگاه استاد بزرگی شناخته

نشده همیشه یک هنرمند خوبی بوده است ، در اینجا آنچه که بهتر او

## برگزیده های سال

جایزه خرس طلای برلین - دوازده مرد خشمگین ( انازونی )

جایزه خرس نقره ( بهترین کارگردان ) - ماریو

مونچلی برای فیلم پدران و پسران ( ایتالیایی )

جایزه خرس نقره ( بهترین اکتیس ) - ایوون میچل

در فیلم زنی در لباس خانه ( انگلیسی )

خرس نقره ( بهترین اکتور ) - پدرو اینفانت در فیلم

تیزوک ( مکزیکی )

جایزه مخصوص بهترین موزیک متن - رادی شانکار

برای مردی از کابل ( هندوستان )

خرس طلا ( بهترین فیلم دکوماتر ) - اسرار زندگی

( انازونی )

خرس نقره ( فیلم دکوماتر ) - آخرین بهشت ( ایتالیایی )

جایزه دفتر بین‌المللی فیلم کانولیک - دوازده مرد

خشکین ( از فیلم « زنی در لباس خانه » هم تشویق

بمیل آمد )

جایزه جمعیت منتقدین بین‌المللی فیلم - زنی در لباس

خانه ( از فیلم « وقت تاثر نیست » هم تشویق بمیل آمد )



(ابوون میچل) در صحنه‌ای از آرای در لباس خانه  
وی یوا. طه بازی جایش جایزه خرس قره را ربود

کشیش میبرد از آنکه در کارهای روحانی خود در نظر دارد و رضایت روحی  
میابد. در اردو گاه اسپران چنگ او بار دیگر با فاحشه‌ای که قبلا او  
را دوست داشته مواجه میشود و از لباس قبل از آنکه بدرود حیات  
گوید مقصود آینده زندگی خود را میشود « تنها کسیکه خودش رنج  
میبرد میتواند بدیگران کسی بنماید.»  
داناتها او بجای مرد دیگری که زندگی زناشومی او را برادرش  
(برادر کشیش) در هم ریخته به حل اعدام رهیار میشود.

تم جالب این فیلم را استانداری که موضع ناهنجاری پرورش یافته،  
مگر گردانی ضعیف و بازی نارسای هنرپیشگان تپاه کرده اند. صحنه‌های  
مهرآبی، نظیر صحنه ای که « فاحشه » برده مابین خوابگاه  
خود و کشیش را سوراخ مینماید و در نتیجه او را تحریک میکند موجب  
میشوند که تماشاچیان شلیک خنده را سردهند، همان خنده‌ای که اهالی  
برلین برای آن معروفیت جهانی دارند.

**درخشندگی و مانیتیک**

«تیز وک» محصول مکزیک در زیر درخشندگی مانیتیک  
ظاهر خود سوزده غیر قابل قبولی را مطرح مینماید. عشق بک سرخیوست  
ساده (آخرین فرد نژاد خود) و بکزن مفروضه سفید.  
بهر صورت، رضایت مردم با صحنه‌های مجلل از مناظر باشکوه  
جلب میگردد و «جریان» نیز با مرمک زن و خود کشی سرخیوست بنوعی  
خانه می‌بندد. شرکت دو هنرپیشه نخست فیلم در مقابل یکدیگر کاملا  
جالب بود. «پدر و اینفانت» (نفید) که جایزه بهترین آکتور را بدست  
آورد و «ماریا فلیکس» که زیباترین زن دنیا نامیده شده است. (و در فیلم  
معلوم شد که این عنوان بی‌دلیل نبوده است)  
زیباترین فیلم برداری رنگی که در جریان فستیوال مشاهده شد  
مربوط با آخرین سکانس همین فیلم بود که در قله کوهی مشرف بچنگلی  
انوه گرفته شده است.

«آزادی» یک اثر شجاعانه و نخستین فیلم «فیچیریه»  
بود که جمعیت تسلیم اخلاقی آنرا تصدیق نموده و حمایت میکرد. مقصود  
این فیلم نشان دادن امکان برقراری یک صلح همیشگی در میان کلیه  
مسائل و مشکلات نژادی و سیاسی بود.

داستان فیلم که در یک مملکت خیالی واقع در «آفریقا» اتفاق  
میافتد بطرز ناراحت کننده‌ای ساده و عامیانه میباشد، در حالیکه فیلم  
نامیدانه برای جلب رضایت کلیه دسته‌ها تلاش مینماید جنبه حقیقی  
خود را از دست میدهد. بعد از یک فتنجان چای و گفتگو با «خدای اشکالات  
و موانع اجتماعی از بین میروند، ازدواج شاه و ملکه از توطئه خطرناکی  
رهائی مییابد، انقلاب می‌خواهد و بر چهره همه مردم لبخند خوشبختی  
ظاهر میگردد. اید آلیستیک، ولی کاملاً موهوم و بدون تاثیر. ولی گذشته  
از این فیلم برداری آن کاملاً خیره کننده و رلهای حساس فیلم با مهارت و  
زبردستی اجرا شده اند.

در فیلم «زنی در لباس خانه» که میتواند کپی انگلیسی  
و شبیهای کوچک برگردد «محبوب شود، مسئله مهمی (متلاشی شدن یک  
کانون خانوادگی) شرافتمندانه، بدون احساسات و بدون نشان دادن  
عاجزائی مهم تجزیه و تحلیل شده است. قدرت این فیلم در «ابوون میچل»  
میشود که با چهره بر حالت خود در نقش زنی بدون ترتیب و ژنده پوش  
که گاهی تراژیک - کمیک، قوی - ضعیف، شجاع - ترسو جلوه  
می‌نماید حقیقتاً ارزش و لیاقت آنرا داشت، جایزه بهترین اکتریس  
را دریافت نماید. «آنتونی کوپل» در نقش شوهر و «سیلو یاسینز» در نقش  
مشقون او بوضع ناشیانه‌ای «میچل» را همراهی مینمایند. دور بین بیتاب و  
متحرک در اینجا عادت ناراحت کننده‌ای دارد بدین صورت که پیوسته  
از پشت پنجره با درون جعبه کمد و حتی گاهی از سوراخ بخاری ناظر  
بازیکسان میگردد.

برای فیلمهایی که در این فستیوال بنمایش در آمدند کاملاً باعث  
شرفندگی است که «دوازده مرد خشمگین» با داشتن یک -  
کرانه تلویزیون و تبیهای آشنای آن و دیالوگ کلا تاثری جایزه  
بهترین فیلم را بدست آورد. با وجودیکه این فیلم با «هنر سینما» سرو  
کاری نداشت، اثر کامل و جالبی بشمار میرفت و شکی نیست بهترین فیلم

فستیوال بود. موضوعی که فیلمهای فستیوال بیش از همه مورد گفتگو  
قرارداده بودند روابط فرزند و خانواده و تاثیر والدین در او بود.  
تلخترین و کم موفقیت ترین فیلمی که این تم را مطرح کرده بود  
«آخرین زوج بیرون» محصول سوئد اثر مشترک سیورر -  
برگمن (نویسنده و کارگردان) محسوب میشد.  
در اینجا تعطیل هفته يك دانشجوی احساساتی و حوادثی که در  
این روز بوقوع میبوند نشان داده میشوند: مادر عاشق پشه‌ای که  
شوهر خود را بخاطر مرد جوان متاهلی ترك میکند و دانشجویی که  
برای ازدیاد بردن این تنك بمجلس عده‌ای جوان خوشگذران پناه میبرد  
و در آنجا درك میکند که دوستان جدیدش نیز همه قربانیان يك زندگی  
متلاشی شده می‌باشند.  
این فیلم نمونه هولناکی از طرز تفکر مردم سوئد بود.

سوزه هر دو فیلمی را که ژاپن ب فستیوال عرضه نمود  
مسئله فرزند - والدین تشکیل میداد.  
«طفل راننده گاری» و «طوفان» هر دو فیلم های  
جالبی بشمار می‌رفتند.  
سایر آثاری که مسئله «فرزند» را مطرح کرده بود عبارتند از:  
باغبان اسپانیا - که در آن «مایکل هوردرن» بر فورمانس  
جالبی در نقش پدر حسود ارائه میداد.  
پنجره مشرف به پارک لونا - که برای لویجی  
کومنجینی کارگردان سری فیلمهای «نان و عشق...» بنزله تنوعی  
در کار محسوب میگردد.  
پدران و پسران - محصول ایتالیا که جایزه بهترین کارگردان  
را برای مار بومونچلی کسب کرد.

و بلاخره بهترین فیلم این گروه «وقت تاثر نیست» اثر  
«انالیز هووماند» کارگردان دانمارکی.  
سایر فیلمهای فستیوال عبارت بودند از:  
آرژانتین (جوان بد اقبال) - آلمان (آخرین نغمین خواهد  
بود - یوناس) - بریتانیا (مانوتلا) - هندوستان (مردی از کاسل) -  
کره (روز ازدواج) - مالا یا (هاتک توآ) - مکزیک (خوشبختی) - ترور  
(وعده ملاقات با سالهای فراموش شده) - اسپانیا (سحر و در ب ناریک) -  
اتازونی (قهوه‌خانه اکوست مون - اتوبوس سرگردان) - ویتنام  
(سرزمین خوشبخت) - بوکلاوی (بپوده بود)

REACH FOR THE SKY

بوی آسمان (بیوگرافی)

آرتور رانک

نام: کلاس بیدر، در تاریخ  
فیروی هوایی انگلستان با افتخارات  
یسا بقه ای هراه است. «بیدر»  
که در جنگ جهانی دوم هر دو پای  
خود را از دست داد یکی از بزرگ-  
ترین خلبانان جهان محسوب میگردد  
و مردم جزیره بریتانسیا او را  
«قهرمان ملی» مینامند.

کپانی آرتور رانک بیوگرافی  
«دا کلاس بیدر» را در اینجا بهت  
«لویز جیلبرت» سناریست و  
کارگردان بصورت فیلم مسیح و  
جالبی در آورده که همیشه بنظر  
میرسد مورد پسند کسی قرار نگیرد  
بازی هنر پیشگان همگی بدون  
استثناء قوی و مخصوصاً «کنت مور»  
در نقش «دا کلاس بیدر» فراموش  
شدنی است  
تهیه کننده فیلم «دانیل انجل»  
نام دارد

(خیلی خوب) - چهار از اریس  
آوریل ۱۹۵۷ - ۱۲۴ دقیقه  
کنت مور... دا کلاس بیدر  
موریل باوالم... قلما بیدر  
لوندون پروکس... جالی سندرس

PUBLIC PIGEON NO-1

احمق شماره يك جاهه  
(كندی)

یونیورسالی - آرک - او -  
رنگی (تکنی کالر)

... «نرمان مک لئود»  
کارگردان از روی سناریوی «هری  
توکن» تهیه کننده، فیلمی بوجود  
آورده که بدون شك دوستداران  
«رداسکتون» را كاملاً راضی و  
قانع خواهد نمود. از همان ابتدا  
میتوان حدس زد که موفقیت این  
فیلم با «رداسکتون» هنریشه  
نعت آن بسنگی دارد و در این مورد  
باید اعتراف کرد که هنر این کمپین  
شهر باهرسکانس اوج میگیرد و  
شوخیها و مسخره بازیهای اوصحنه  
بصحنه شیرین تر و جالبتر میگرددند  
و این امر ۷۹ دقیقه تمام طول میکشد  
در این کبر و داد «دیوین بلین» نیز  
فرصتی می باید که چند آهنگ شنیدنی  
مخواند موزیک متن فیلم توسط  
«دیوید روز» تنظیم گردیده است.

# فیلمهای سال ۱۹۵۷

ازاده و مشتهای آهنین خود از  
پیش برداشته و دختر بی پناهی را از  
بشت برده آهنین نجات میدهد  
این فیلم توسط «آلبرت  
ذاکسمیت» و «بکارگردانی» در اسل  
بیردول» تهیه شده است

(خوب) - جی رمر  
۱۹۵۷ - ۸۱ دقیقه  
لکس بارکر... استیو والدرس  
زازا کاپور... گرنا ریسنکو  
لیلی کریستگر

THE IRON SHERIFF  
کلانتر آهنین (وسترن)

یونایتد آرتیستس  
... «استرلینگ هیدن» کلانتر  
شهر با قضیه خطرناکی مواجه  
میشود. پسرش بکالسکه ای دستبرد  
زده و راننده آن را بقتل میرساند  
دادگاه تشکیل میشود ولی قبل از  
آن «هیدن» می میرد که فرزندش  
میگناه است؛ لذا تصمیم میگیرد او را  
توسط بک وکیل مدافع ماهر از  
سر نوشت خطرناکی که انتظار او  
را میشد نجات دهد. در این اثر  
وسترن سناریست بروی جنبه های  
دراماتیک سوژه تاکید نموده و در  
نتیجه فیلم بدیع و جالبی بوجود  
آورده است.

«جروم رابینسون» تهیه  
کننده و «سیدنی سالکو» کارگردان  
فیلم میباشند.

(خوب) - جی رمر  
آوریل ۱۹۵۷ - ۷۴ دقیقه  
استرلینگ هیدن... کالت  
(کلاثر)  
کنستانس فورد... کلیر

THE OKLAHOMAN  
اهل اکلاهما «وسترن»

آلابد آرتیستس - سینماسکوپ  
ورنگی (دلوکس)  
... جوئل مکری و باربارا -  
هیل وعده دیگری از هنر پیشگان  
زبردست در این فیلم محیط ایالت

«خوب» - ویلیام ویور  
ژولین ۱۹۵۷ - ۷۹ دقیقه  
رداسکتون... راستی مورگان  
ویوین بلین... رینادلاسی  
جالت بلیر... ادیت المدرز

THE LIVING IDOL  
صنم جاندار (ملودرام)

مترو  
داستان بعثت نداشتن  
آنتریک و هبعان تا اندازای ضعیف  
و غیر قابل توجه بنظر میآید ولی  
با وجود این از نقطه نظر تاریخی و  
باستان شناسی شاید فیلم با ارزشی  
باشد

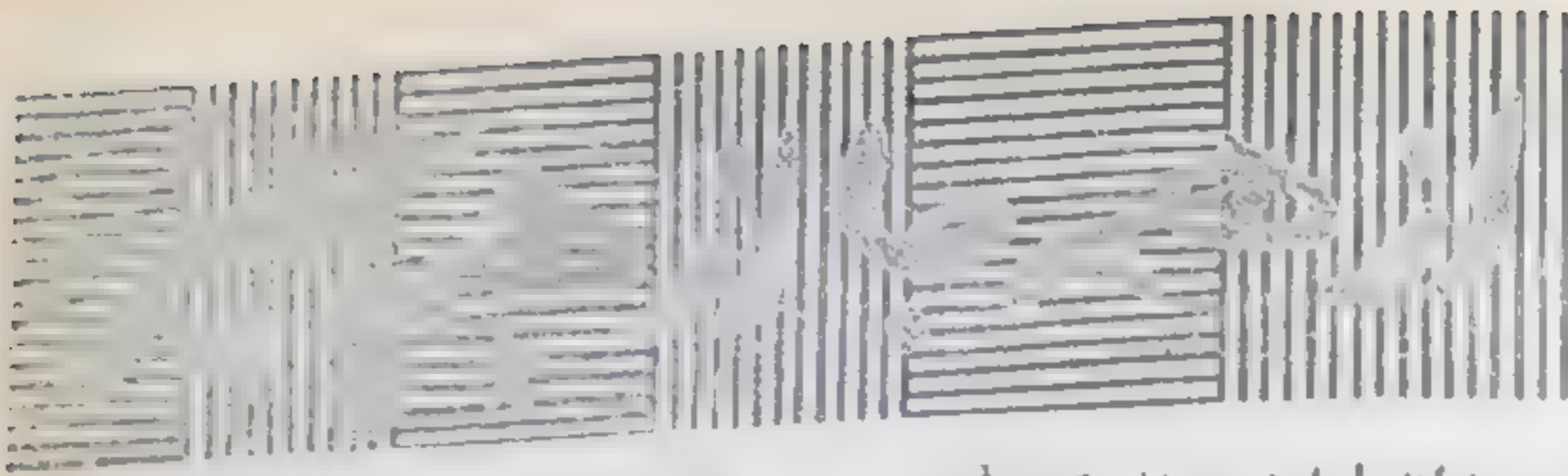
نام هنر پیشگان برای جنبه  
نجاتی فیلم امتیازی کسب نمیکند،  
لیرا «جیمز رابرتسون جاسینس»  
که در نقش بک باستان شناس ظاهر  
میشود و «استیو فارست» روزنامه  
نگار آمریکائی و «لیلیان مونتی  
و جی» اکتریس مکزیکی که نقش  
بی اهمیت برعهده دارد، هیچکدام  
معروفیت و محبوبیت چندانی دارا  
نیستند.

(خوب) - جیمز رابورس  
ژولین ۱۹۵۷ - ۱۱۰ دقیقه  
استیو فارست... لری متیور  
لیلیان مونتی و جی... جو وایا  
جیمز رابرتسون جاسینس...  
دکتر آلفرد استولر

THE GIRL IN THE  
KREMLIN

دختری در کرملین (درام)  
یونیورسالی  
... از فرضیه اینکه ژوزف  
استالین نمرده بلکه از خشم و انتقام  
برادران کمونیست خود فرار نموده  
و با کشتن مردی شبیه خود آنها را  
فریب داده است، فیلم هیجان انگیزی  
بوجود آورده اند.  
«لکس بارکر» بک خلبان  
از جان گذشته امریکائی است که  
کلبه موانع و اشکالات را نامردور

اکلاهما در سال ۱۸۷۰  
نموده اند. فیلم با اسنادی  
کم نظیری توسط «فرانسس  
از سناریوی دقیق و جذاب و  
اولین» کارگردانی شده است  
اکسون در سناریو فیلم  
کافی گنجانده شده ولی آنچه  
برای این فیلم امتیاز اصلی  
نموده فقط جنبه تفریحی در سر  
کننده آن است.  
«مکری» در نقش رگری  
اکلاهما میآید تا در آسمان  
آرام و راحتی را شروع نماید  
است و سایر بازیگران با هم  
هر کدام از خود لیفت در  
تحسینی نشان میدهند.  
«خوب» - ویلیام ویور  
آوریل ۱۹۵۷ - ۸۰ دقیقه  
جوئل مکری... جان رابرتسون  
باربارا هیل... آلا بارلس  
THE RIDE BACK  
بازگشت سواران «وسترن»  
یونایتد آرتیستس  
... «ویلیام کنراد» افسر ارتش  
انقلابی برای دستگیری «آنتونی  
کوئین» قاتل فرزادی، بکریک  
میرود. در بازگشت، سواران با  
خطرات متعددی از جمله حمله  
سرخپوستان مواجه میشوند ولی  
«کوئین» در همه حال شجاعت و  
مردانگی و جوانمردی خود را نشان  
میدهد.  
«ان مینر» کارگردان فیلم  
هیچوجه قادر نمیشود علاقه نشان  
چی را نسبت به فرمانان فیلم  
سوده و با نتیجه داستان آنها را  
علاقتمند سازد.  
تصنیفی که از صدای «دان  
آلبرت» بر روی نواد صوت ضبط  
شده تا اندازه ای جالب است ولی  
بطور کلی امتیاز مثبتی برای فیلم  
نیتوان قائل شد.  
«بازگشت سواران» توسط  
ویلیام کنراد هنر بسته فیلم تهیه  
شده است.  
(قابل دید) - ویلیام ویور  
آوریل ۱۹۵۷ - ۷۹ دقیقه  
آنتونی کوئین... کالت  
ویلیام کنراد... هاروی



«آندی گریفت» نامیده شد جوان هالیوود!



راش فیلم اخیر «لنا کازان» در چهره ای در جمییت «نازهم» مثل همیشه یک قیامه جدید و پرشور مردم جهان شناساند که «آندی گریفت» نامیده شد «گریفت» با آنکه شهرت و معروفیتی همچون مارلون براندو بیفزاید و نامی ست، کلاول بیکر کسب نکرد، ایکن مورد توجه اکثر منتقدین قرار گرفت و همگر او را آکتور بزرگی بحساب آوردند «گریفت» بزرگی بزرگت کلاگردانی کازان در فیلم «دوقتی برای سر جوخه ها بست» (که مدتها در برودوی عهده دار دل اول آن بوده) شرکت خواهد جست آیا خواهد توانست در هالیوود ماندگار شود؟ کسی نمیداند مگر آنکه فیلم آینده اش فوغالی در عالم بیاکند



اکتربیس ۷۸ ساله ای که هنوز در فیلم ها بازی میکنند! (او درست ۷۸ سال از سنش میگذرد مبهذا هنوز زنده دل و بشاش است و در فیلم ها بدون کوچکترین نا راحتی ایفای دل میکند...)

بر او تاکنون یکبار بخاطر بازی جالب توجه خویش جایزه مشهور «اسکار» دایست آورده است

او «کاتی جانسن» نام دارد و از اکتربیس های بزرگ سنای انگلستان است.

«کاتی» بر فودمانس عالی در نام معروف «خان» بازی کرده و از طرف فضاآت آکادمی سینمایی جایزه افتخاری اسکار گرفت. وی اکنون نیز از بازی در فیلم کمپی انگلیسی «همچو جوج» فراغت یافته است، منتها از آنها بیکه راجع او میفرسند «اکتربیس ۷۸ ساله» خیلی میترسد! خودش میگوید «دوقتی خواندم روزنامه نویسان نصیب کرده اند زنی بن و سال من باکمال آرامش در فیلم ها بازی میکند. بسیار ترسیدم» بعد اضافه

و اینهارا هم بدانید که «مامی وان دورن» پس از اینکه فرار شد در پیام دختران «بالغ» شرکت کند، گفت: من بیست و سه سال دارم!

«دونالد او کانور» در فیلم «ستار بوی یک فیلم وسترن مبه که در بتواند خودش نقش فرمان آنرا ایفا کند!

«آ به لین» رقصه - زیبای فیلم «آمریکا نو» در فیلم «من و سوزی» رل یک سر را ایفا خواهد نمود!

«جف چندلر» شنای «داستر ویلیامز» در فیلم «نسیم خنکی در بهشت» را «شنای - دراماتیک» نامیده است!

«مارلون براندو» در یک صحنه از فیلم «شیرهای جوان» همان پیراهن گدائی «را توبوسی بنام هوس» را میپوشد!

«هدی لامار» زودی در یک فیلم «جالب از محصولات بسدع آمپالی» و او در سال اینترناتال بازی خواهد کرد...

«جک بالانس» در باره «بار بارالانک» همبازی زیبایش در فیلم «خانه شماره ای» میگوید «نمونه بکزن قرن بیستم است»

«بعقیده» «جین راسل» «الویس بریامی» یک بچه هفت ساله است!

کرده است «با وجود این خیلی خوشحالم که چارلز کابرن هم با اینکه هشتاد سال دارد از کار سرتما دست نکشده و بزودی در فیلم شش ماه بزندگی بازی خواهد کرد...»

خبر نگراری از وی برسیده است «آیا با چارلز کابرن ملاقات کرده؟»

کاتی بالبخندی جواب داده است «بله و قرار است بزودی نیز با هدی بکر ازدواج کنیم»

«بنا» برای یک زوج تاربخنی سینمایی بوجود خواهد آمد!

تاله ای میهم و خفه با سکوت  
در آنوقت و سیدنی سیدنی انصاف  
بده آخر من و تو... دیگر  
توانست ادامه دهد کمی مکت کرد  
من و تو که با هم بازی میکردیم ما  
که همه ایام را با هم میگذرانیدیم  
ما که روز و شب را با هم بودیم و  
هر دو سینه می کشیدیم و از کرسکی  
مشرف بیوت بودیم باده نیست  
آخر این منم این همان دایر وینک  
اسبان است که تو این بلاها را  
پرش میآوری. دست فکر کن  
سیدنی

فریاد زدم: ابرو! بین گوش  
کن ابرو!

بعضی راه عبود کلمات را در  
کلویش بسته بود بسیار خوب بگو،  
بگو گوش میکنم اما نمیفهمم اکنون  
دیگر چه چیزی را باید گوش کنم!  
مهلش دادم تا از آن انقلاب و ناراحتی  
بیرون بیاید.

گوش کن عزیزم، درست فکر  
کن! تو وکیل و دوست صمیمی او  
هستی و او به حرفت گوش خواهد کرد.  
تو فقط با او بگو که دست از این دختر  
بردارد و آنوقت همه چیز تمام خواهد  
شد تمام سروصداها خواهد خوابید.  
خواهش می کنم که عاقل باشی و این  
کار را حتما بکنی

بالحقی خشک، درست مانند یک  
غریبه گفت: بسیار خوب! سعی  
می کنم که قانعش کنم و فعلا تا ببینیم  
چه پیش می آید.

تو دوست من هستی ابرو و  
من برای این جوان هم بی نهایت  
احترام قائم و هیچ میل ندارم که تو  
را بدرد سر بیاندازم، حودت که  
میدانی ابرو، اینطور نیست؟  
پوذاختن تسخر آمیزی در گوشم  
بیچید

یعنی تو این هارا انکار میکنی  
ابرو!

صبا نیشم در سکوت غرق شد  
گوشی را زمین گذاشته بود.  
غرق از پیشانیم راه افتاده بود  
با دستمال خشکش کردم و پیدرنگ صدا  
زدم.

گلوریا، فوراً دفتر یادداشت  
را باوردی بینم.  
بآرامی داخل اطاق شد و در  
حالی که بین خیره شده بود جلوی  
میزم ایستاد.

چه شده آقای والاس!  
گفتم مقصود چیست امی!



# 'SWEET SMELL OF SUCCESS'

## بوی خوش کار و موفقیت

سناریو از «دانشگاه لهن»  
ترجمه کورش پارسای

(۲)

را بدست آورده و چاپ کرده هنوز  
منتظر بود. گفتم: همین، تمام شد.  
بسیار خوب، این مال بار تا  
بس برای اول چه بفرستم؟  
همین را یکی یک نسخه برای  
هر کدامشان بفرست.

با تعجب بین می نگریست برای  
هر دو دفتر؟  
در چشمانش خیره شدم: بله  
برای هر دو.  
ایستاده بود و مرا و راندا  
می کرد.

با خشونت پرسیدم: ستوالی  
داری گلوریا، شاید چیزی میخواهی  
پرسی هان؟  
رویش را برگرداند: «بهر حال  
یادت باشد که اگر هم ستوالی داشته  
باشی هیچ مایل بشنیدنش نیستم»

منشی خوبی بود و کسکهای  
گرانبهائی بین کرده بود، بخصوص  
در آن روزهایی که در نبودم حقوق  
او را مرتب و سر موعد میردا زدم در  
صورتیکه منشی های دیگر صد بار  
فهرد آشتی میکردند. اما اکنون  
احساس میکردم که من و او خیلی با  
هم خودمانی شده ایم در حالی که در  
این هنگام من بکسی احتیاج داشتم  
که از من بازخواست نکند و انتظار  
نداشته باشد که من همان سیدنی والاس  
سابق باشم.

نگاهی بساعتم کردم، چهار و  
بنج دقیقه بود. تا الان حتما سنون

خواهی چطور شده باشد؟  
مثل اینکه قیافه تان عادی  
نیست. اصلاً یک طور... یک طور  
خنده داری شده اید!  
بندی گفتم: من می خواهی  
در این گرما چه قیافه ای داشته باشم!  
یا شاید یادت نیست که امروز هوا  
مثل جهنم داغ است. همه چیز را  
که من بتومی گویم، لابد باید گرمی  
هوا را هم خودم تذکر بدهم!

قیافه اش در هم رفت. خیلی متاسفم  
آقای والاس مقصودم این بود که...  
هر چه میخواهست باشد اگر من  
میخواستم وضع قیافه ام را بدانم  
می توانستم از آئینه بپرسم. بیا حالا  
این ها را که می گویم روی کاغذ  
مخصوص یادداشت کن. باید فوراً  
بدست ال و ل و ل و بار تا برسد.

ضمن دیکته کردن نامه کردنم  
را با دستمال خشک میکردم و بنویس  
دوست عزیز، فقط میخواستم اینرا  
بدانی که خیر را من مخصوصاً (ذیر  
مخصوصاً خط بکش) و تنها برای  
توداده بودم دیگر از من نپرس  
که چطور او هم (ذیر او هم خط بکش)  
آن را بدست آورده و چاپ کرده.  
گلوریا دوباره آن را خواند  
دوست عزیز، فقط میخواستم اینرا  
بدانی که خیر را من مخصوصاً  
و تنها برای توداده بودم. دیگر  
از من نپرس که چطور او هم آن

شایعات بیاب شده بود  
بقه ام را بستم و گره گراور  
داست کردم و سپس ژاکت را  
دختری برداشتم.  
از کتا گلوریا که رد می کرد  
گفتم: من در دفتر هان سهرستم  
باز هم مایهجا بر میگردید  
چطور مگر؟  
راستش ایستکه هوا خیلی  
گرمست و من فکر کردم که یک  
شاید بتوانم امروز این ژاکت  
بروم.

خیر، امروز ممکن نیست  
ولی آخر بیشتر دخترانی که  
در ادارات منشی هستند این کار را  
می کنند.

بسیار خوب من بر می گردم  
ولی یادت باشد که اگر کسی تلفن  
کرد بگوئی که من امروز را دیگر  
باینجا نخواهم آمد، فهمیدی؟  
آرام گفت: بلی. داخل آسانسور  
شدم و انگشتم را روی دکمه (باین)  
فشردم. گلوریا راست می گفت.  
قیافه ام خیلی ناراحت مینمودشانه ام  
را بالا انداختم. «در این گرما کی  
قیافه اش مثل آدم بود که مال من  
باشد؟»

تاریکی هر لحظه متراکم تر  
میشد و غرش رعد نزدیکتر بگوش  
میرسید. از روی پیاده روها بخار  
مه بر میخواست و هوا خفه و دم کرده بود  
ولی بهر حال هر چه بود لذتبخشتر  
از محیط کثیف و متمفن دفتر روزنامه  
و نزدیک با گلوریا بود.

خیال داشتم همین زودی ها  
دفتر تازه ای با فرشهای گرانها  
مبلهائی از چوب بلوط سفید برای  
خودم تهیه کنم که بجای این تفر  
کنافت عطر دل انگیز موفقیت فضای  
آن را اشباع کرده باشد.

در داخل آسانسور هنگامیکه  
میخواستم بطبقه بیست و دوم  
ساختمان روزنامه گلوب یعنی دفتر  
هان سکر بروم احساس می کردم که  
باز آن عفة لعنی اضطراب راه  
بسم را بند آورده. اصلاً هر وقت  
که میخواستم بدفتر هان سکر بروم  
و مطالب منون شایعاتش را میخواه  
قبل از انتشار بینم دچار همین حالت  
میشدم.

همیشه باین امید با تمام برنم  
که مطالب مورد تمایل من را چاپ  
کرده باشد و همیشه نیز اینرا امید استم

که با هم باید در جنب و جابت خاطر  
وی تاوشم اولی اکنون دیگر  
موضوع تفاوت میکرد چیزی نموده  
بود که دیگر نمی «ماری» را هم  
بسنزه اجازه ورود بدفتری لازم  
نداشته باشد.

هنگامیکه باطاق وارد شد  
ماری داشت با تانفن صحبت میکرد  
و بعضی اینکه چشمش بین افتاد برق  
ماری چشمش را روشن ساخت  
تلفن اشاره کردم : «خودش  
است»  
سرس را تکان داد نه، هنوز  
خواست  
دور اتاق بر آمدند و بتصاویر  
روی دیوار که هان سکر را در حال  
بازی کف با کله گنده های عالم سینما  
نشان میداد چشم دوختم  
سمی می کردم که مسیر نگاهم  
را از ستون روزنامه که آنجا روی  
میز افتاده بود منحرف کنم سرانجام  
ماری گوشی را زمین گذاشت و بسا  
شوق گفت : سلام عزیزم.

بست او برگشتم و با دست  
پوشانی برایش فرستادم : «داشتم  
از اینجا رد میشدم. خواستم ببینم  
ازجا برخاست و چشمش  
مشافه چشمان مرا میچسبند : بیا  
اینجا ببینم ، فقط همینطوری از  
روی هوا»  
اورا در آغوش فشردم و در طوبت  
پیراهن را احساس کردم : «چطوری  
عزیزم»

زیر لب گفت : «یک کمی عصبانی»  
لباش زده شوری میدادند. خودم را  
کنار کشیدم و بطرف پنجره برآه  
افتادم صدایش دنبالم کرد : چرا  
تلفن نکردی سیدنی ؟ خودت گفتی  
که تلفن میکنی و من همه شب را منتظر  
بودم. چه اتفاقی افتاد  
با آستین دهانم را پاک کردم .  
دویم همچنان بست پنجره بود : کار  
داشتم . کلا خودت که میدانی ماری ؟  
ولی راستش این بود که او میدانست  
خبر، هنوز هم نمیدانست !  
اما تو نمیتوانستی افلا تلفن  
کنی و خبر بدهی که -

از بست پنجره برگشتم و دستهایم  
را با طراف گستردم : «عزیزم توی  
این هوای گرم چانه هم میزنی»  
لبغند رضایتبخشی صورتش را  
کل انداخت و بین نزدیک شد دست  
هایش با کراواتم در میرفت  
عزیزم چانه نیز نم فقط



**گفتم: چطوری عزیزم... زیر لب گفتم: یک کمی عصبانی**

در من بیدید نیامد. دیگر خورشید شده  
بودم و رنگ امید آینده را بخود گرفته  
بودم . اینها برای گوشمال دادن و  
تنبیه من بود ولی من اهمیتی نیدادم.  
هان سکر با همان شیوه خاص خودش  
بین فهمانده بود که تنها در یک صورت  
میتوانم مطالب دلخواهم را در ستون  
وی بینم و آنهم راضی کردن وی و  
انجام او امر او بود و من در این راه  
تلاش زیادی میکردم .

هیچنانکه سرم روی روزنامه  
بود پرسیدم : امروز صبح چه ساعتی  
برای خواب رفت ؟  
: ده و نیم بود . کاش بودی و  
می شنیدی که  
: پس امروز نامه های بهد از  
ظهر را ندیده ؟  
: نه صاف بیشتر رفت و ساعت  
پازده هم که من با پارنماش ردم  
«نیکو» گفتم که هنوز خواب است  
: صبح - کاش صبح اینجا  
بودی و حرفهایش را می شنیدی و از  
خیالاتی که درباره سوزان و این پرس  
بیچاره دارم مطلع میشدی. بیساعت  
حرف زد بطوریکه دست من از سکه -  
داشتن گوشی خسته شده بود. از من  
می پرسید که چطور است سوزان را  
برای یکسال بخارج فرستد میدانی  
که او هیچ میل ندارد باز بشکاه

میخواهم بدانی که وقتی تو را نمی بینم  
چقدر دلم تنگ میشود . می دانم که  
خیلی احمقانه است که این موضوع  
را بتو میگویم ولی چکار کنم، دست  
خودم نیست میدانی و سپس ناگهان  
رویش را برگرداند . راستی هم  
احمقانه بود !  
بساعتم نگاه کردم : خوب دیگر  
راستی نمیخواهی ستون شایعات  
را ببینی ؟  
شانه ام را بالا انداختم : ای ،  
بد نیست . آهسته بست میز برآه  
افتادم و در حالیکه سمی میکردم می -  
علاقگی خود را بوضوح نمایانم  
رورنامه را برداشتم .  
برای من بیفایده بود که خود  
را با این کلمات فریب دهم و فرض  
کنم که اینها مطالبی هستند که مثل  
مطالب دیگر تا دوروز بهد همه از  
پا خواهند رفت زیرا من به قدرت  
تأثیری که این مطالب دو مردم داشتند  
پی برده بودم و اهمیت آن را بخوبی  
میدانستم . ولی امروز دیگر احتیاج  
به چنین اندیشه های بوجی نداشتم .  
امروز هنگامیکه چشمانم را بستون  
شایعات دوختم و بدنیال اسم موکلینم  
که بایستی چاپ میشد گشتم و آنها را  
پیدا نکردم بهیچوجه آن تلفنی و  
اضطراری که قبلا احساس میکردم

بر گردد و راحتش منهد اورا مفر  
میدانم . بنظرم هیچ عیبی ندارد  
که دو جوان بکد بگردا دوست داشته  
باشند و وقتی هم که دو نفر بکد بگرد  
نمایند علاقه دارند بایستی ازدواج  
کنند ، اینطور نیست سیدنی ؟  
اوه - کن .  
من بفهمم که او بر علیه  
«استیو» چه مدارکی دارد اگر او  
جوان وی پول است چه گناهی کرده  
اگر تازه می خواهد با فعالیت زیاد  
زندگی را شروع کند تقصیرش چیست ؟  
اینها که مهم نیستند سیدنی . اگر  
من بجای آنها بودم اصولا باین  
چیزها اهمیتی نیدادم -  
سرم را بلند کردم و گفتم : این  
مقاله را نگاه کن و کیل مطالبی  
«هرمی تیل» کیست ؟  
«هرمی تیل» ؟ نا آنجا که  
من میدانم هیچکس چطور مگر ؟  
پس این مطلب چطور نوشته  
شده ؟ چطور توی این ستون آمده ؟  
حیرت زده بین نگاه می کرد .  
برایش خواندم : «اگر مردی  
مضحت ترو با سکه ترا از «هرمی تیل»  
در دنیا وجود داشته باشد مذوت  
میخواهیم از اینکه اسمش را میدانیم  
کلاما خیلی زیاد است» .  
اوه ، اورا میگوئی چند روز  
پیش تعریفش را شنیده بود و دبروز  
از من درباره اش سوال کرد منم  
گفتم : چرانی روزنامه برایش  
چیزی ننویسی ؟ کار خوبی خواهد  
بود .  
و او هم این را نوشت .  
زیر لب غریبم : از کی تا بحال  
او بخودش زحمت تبلیغات در اطراف  
هنریشه های را که میبیند میدهد ؟  
عصبانی نشو عزیزم : «آن نگاه  
سرعت لبغندی بر لب آورد هر چه  
باشد اورتیس منت و من که تو را  
باینجا میآورم و مطالب وی را قبل از  
انتشار نشات میدهم بازه کیم بازی  
میکم ، لبغند از روی لباش محو  
شد - «میدانی که بهر حال من تا آخر  
هم بر تیسم یعنی شغلم احتیاج حوامم  
داشت» .  
کلغند را روی میز برت کردم  
خوب دیگر بروم .  
: بهمن زودی - کلا دارم ،  
کلا  
صدایش القاس میگرد سیدنی  
نا تمام

# دسته فرشتگان

ار: اواس باباباس

داستان ممدور



۸- «اتان» ، مانتی را با خود بیک جشن نظامی آورد. در همانجا بود که «ست پارتون» او را دید. مانتی حس میکرد هنوز ست را دوست دارد و ست نیز میدانست نمی تواند گذشته را با آسانی فراموش نماید. در آخر شب، ست بی برد که مانتی باهامیش روابطی داشته و چندی مشوقه اش بوده است... مانتی بخانه قبلی هامیش رفت تا در آنجا «راوو- رتو» را پیدا کند. سر بازار سیاه پوست به راوو رتو خبر دادند که هامیش بوند در خانه اش واقع در «بل هلم» با عده ای از دشمنان همکاری می کند و...

۷- در بحبویه جنگ، دشمنان مزارع «هامیش» و عده ای از زادین را آتش زدند. ژنرال «باتلر» از این موضوع سخت ناراحت و مضطرب شده بود. آتش هردو بخرابی میگذاشت و هامیش و «مانتی» سعی داشتند از خطر حتی آن جلوگیری نمایند. باتلر عقیده داشت بسا زمانی که بدست متعین بی احترامی می کنند بایستی مردانه مبارزه کرد. بهین جهت سه تن از سر بازاران خود را سراغ مانتی فرستاد. دخترک سبلی بگوش یکی از متجاوزین نواخت و سر بازار او را تنگ تر در آغوش گرفت. در آن حال، «اتان سیرز» او را دید. اتان عاشق مانتی شده بود و میل داشت با او ازدواج کند.



۱۰- در تارینکی، طبق قرارداد قبلی کابین «کاناوان» با قاپی بکنار ساحل آمد. هامیش با آرامی از پشت بوته ها گذشت و به سابق نزدیک شد. دبری نگذشت که راوو رتو و مانتی نیز با وی پیوستند. مانتی با آغوش هامیش که برویش گشوده بود، دوید... هامیش از راوو رتو که نجاتش داده بود، تشکر کرد و با اتفاق مانتی بطرف کشتی مسافربری روان شدند... آنها دیگر از ناراحتیهای دوران جنگ بکلی آزاد شده بودند.

۹- «راوو رتو» بغوربت خود را به هامیش رساند. او سخت ست بار بارش کینه در دل سپرده و تصمیم گرفته بود شدیدا سو به اب کند. هامیش به راوو رتو گفت با داش اینکه خیلی وقت پیش، آن زمانی که بجه ای پیش بوده، و از مرک قطعی نجاتش داده است چنین است؟ راوو رتو گناه هامیش را بخشید و بفکر راهی اش افتاد. راوو رتو دستبندی بدستهای هامیش زد، ولی کلید داخل قفل آنرا مضطربانه یکبار چرخانید... هامیش توانست دستهای خود را باز کرده و فرار اختیار کند.

# تاریخ سینمای ایتالیا از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۵۶

در سال ۱۹۰۹ میلادی فیلمی در سال ۱۹۰۹ میلادی فیلمی (امیتا) بطول ۹۲ متر تهیه شد این فیلم برای اولین مرتبه در ایتالیا در روی فیلم (سوز) ضبط گردید در سال ۱۹۱۰ تهیه فیلم در کشور ایتالیا مورد تشویق عموم قرار گرفت و سینمای آن کشور ثابت کرد که تهیه کنندگان می‌کوشند تا آثار بهیسی عرضه نمایند، مخصوصاً در مورد کارگردانی فیلم جدیدت قابل ملاحظه‌ای مشهور گردید.

از سال ۱۹۱۱ دوره تکامل سینمای ایتالیا آغاز شد و تهیه کنندگان برای ایجاد بدایمی بایکدیگر رقابت نمودند، حتی در عرض يك سال چند فیلم از روی يك داستان تحت يك عنوان تهیه و بمرض نمایش گذارده شد.

انجام این عمل تنها رقابت تهیه کنندگان بایکدیگر نبود، بلکه ایشان آرزوی بجز تکمیل این هنر نداشتند.

(کاسیریا) بکارگردانی بیرو موسکو در کشور ایتالیا آهاز گردید در این فیلم برای اولین مرتبه حرکات دوربین Pan (حرکت افقی) و Dolly (چهار چرخه که دوربین در روی آن قرار میگردد) مورد استفاده قرار گرفت که قبلاً در هیچ يك از فیلمها بکار نرفته بودند از جمله کارهای مهمی که توسط تهیه کنندگان انجام گرفت بکار بردن (نور مصنوعی) جالبترین وجه و فیلم برداری باتکنیک صحیح میباشد.

فیلمهای مجلل و (عظیمی) که توسط کارگردانان ایتالیایی تهیه شد تاثیر بجزای در فیلم های «آمریکائی» نموده و موجب اشتیاق سینمای ایتالیا در سرتاسر دنیا گردید.

در همان سال فیلمی بطول ۳۰۰۰ متر توسط (بیژتی) ساخته شد. طبیعتاً بعد از تهیه فیلم هائیکه بندرت طولشان از چند صد متر تجاوز می‌کرد، بنظر قابل قبول نمی‌رسید که تهیه کنندهای دست تهیه فیلم

(کاسیریا) بکارگردانی این فیلم دارای دکورهای وسیع و مجلل و بی‌حرج بود. قبل از تهیه این فیلم بعضی در سال ۱۹۱۱ (بیرو موسکو) باتفاق (امیتا نوولی) فیلم (ترویا) را تهیه نمود.

(گوازیونی) باتفاق (امیتو- نوولی) و (گوستاوسرنا) فیلم مجللی از روی کتاب (کجامبروی) ساخت.

در این زمان (لیگوردو) بدون اتلاف وقت مشغول تهیه فیلم (اودیسیا) بود.

در سال ۱۹۱۳ سه فیلم از روی داستان (آخرین روزهای پینی) تهیه شد.

یکی بکارگردانی (کاسیریا) با (فرناندا نگری بوکت) که موزیک (مخصوص) آن توسط (ماسترو- والتر گرازیانی) اجرا گردید و دیگری توسط (اریکو ویدالی) کارگردانی شد که موزیک آنرا (کولیبو آرون) رهبری نمود و سومین فیلم از روی این داستان با شترک (لیدیا)

نواز (سا) بود (گواردی) هم چنین فیلم (گلشوبانرا) و (امیتا نوولی) و (جاسانوسلی) تهیه کرده و کاسیرینی همس از زندگی (ترویا) برداشت.

چنانچه متعده شد سال ۱۹۱۳ سال فعالیت سینمای ایتالیا در زمینه فیلمهای تاریخی و فخرمانی است. در این سال داستانهای تاریخی توسط تهیه کنندگان بزرگ ایتالیایی مروجی برده سینما آمدند.

در این آثار برجسته‌ای که در آنسال تهیه گردید میتوان (کازوس جولیوس سزاو) را نام برد که توسط (گوازیونی) بهمکاری (نوولی) و (گورالس) فیلمبرداری شد.

فیلم (فابیولا) نیز در همان سال تهیه شد.

در سال ۱۹۱۱ فیلم (میووانا) بوسیله (نینواکسیلیا) با (ماریا جاکوینی) و در سال ۱۹۱۵ فیلم (میهنرواکی) توسط (امیلیو جیون) کارگردانی گردید فیلم (اتیلا) نیز توسط (فوردی) تهیه شد.

در آغاز سینمای ایتالیا بیشترت سربس در مورد داستانهای درام و فیلمهای کمدی مشاهده میگردد، در مورئیکه پس از مطالعه دقیق باین نتیجه رسیدیم که فیلم های (کمدی درخشان) در سالهای بعد تهیه گردیده‌اند.

گرچه فیلمهای (مستند) از جمله فیلمهای اولیه کشور ایتالیا میباشد ولی تهیه آنها پس از جنگ بین الملل اول بیش از پیش رایج شد و اهمیت آن نیز چند برابر گردید.

در سالهایی که فیلمهای ایتالیایی هم فافد (صدا) میباشند تهیه فیلمهای موزیکال عجیب بنظر می‌رسد، ولی پس از بررسی کامل مشاهده میکنیم که کارگردانان ایتالیایی فیلم های موزیکال نیز تهیه می‌کردند منتها روش ایشان در ایجاد آنها صحیح بوده است.

فیلمهای تاریخی تهیه فیلم های فخرمانسی و تاریخی در سال ۱۹۱۳ با فیلم



صحنه‌ای از فیلم مجلل (کاسیریا) که توسط (بیرو موسکو) تهیه گردید.



سرگذشت

سما برینا

طنی دو جاسه پر شور از طرفی مجله ستاره سینما به عرض نمایش در آمد و گروهی از هنر دوستان موفق بدیدن این دواثر جواب شدند

روزی که به هم می‌رسد، مجله ستاره سینما از عهده‌ای از دوستان، هنرمندان و خوانندگان مجله دعوتی بعمل آورد که برای نمایش بیس و سرگذشت بکارگردانی و شرکت جعفری ساعت نه صبح در تئاتر پارس حضور بهم رسانند. طبق این دعوت از ساعت هشت و نیم روز جمعه رفته رفته مدعوین وارد سالن تئاتر شده و با شور و حرارت زاید الوصفی در انتظار شروع برنامه و مشاهده آخرین برنامه آکتیوور هنرمند جعفری بودند.

مقارن ساعت نه و نیم جلسه با ایراد سخنرانی از طرف آقای سیامک پورژنده‌شو هیئت تحریریه مجله ستاره سینما آغاز شد. ایشان پس از ذکر مطالبی درباره هنر تئاتر و وضع فعلی آن در کشور ما سخن خود را بسطور ادامه دادند.

امروز همه کس اطلاع دارد که وضع تئاتر در کشور ما بچه صورت فاسدگی در آمده است از چندی قبل عده‌ای از رقاصان خارجی صحنه تئاترها را اشغال کرده و هنرمندان واقعی بناچار دست از فعالیتهای خود برداشته و گوشه عزلت را اختیار کرده بودند ولی این امر سبب شد که مردم در تشخیص خود دچار اشتباه شده و هنرمندان واقعی خود را فراموش کنند. هنرمند در هر موقعیت و مرحله‌ای مورد احترام است و هیچ‌گاه ملی قادر نخواهد بود در محبوبیت و مقام اجتماعی وی ایجاد حائل کند.

در این موقع ناطق از آقای جعفری و سایر همکاران ایشان که در تنظیم برنامه و تشکیل جلسه همگامی صمیمانه نمودند، تشکر کرده و از طرف دیگر مراتب امتنان خود را از عهده حضار به خاطر شرکت در جلسه اعلام داشتند.

بیس آقای شبا و بز بنایندگی

از طرف هر بیشکان و اجرا کنندگان بیس سرگذشت از مدیر و سردبیر و اعضاء هیئت تحریریه مجله ستاره سینما و زحماتی که در تشکیل این جلسه متحمل شده بودند قدردانی کرده و بیس از آن شروع نمایش سرگذشت را با شرکت جعفری شهلا صادمی، مانی، مریم، مصدق نوراللهی و ایرج اعلام نمودند.

وقتی آخرین برده بیس مقارن ظهر باتمام رسید، سالن از شدت احساسات مدعوین بلرزه در آمده بود همه در حالیکه به شدت تحت تاثیر نمایشنامه قرار گرفته بودند، از جا برخاسته و با کف زدن و فریاد های تحسین آمیز خود خواهان دیدن جعفری و سایر همکاران وی بودند در همان ابراز احساسات حضار برده کنار رفت و هنر پیشگان بیس روی صحنه آمده و با بخشهای رضایت بخش خود از مدعوین تشکر کردند. جعفری از گروه هنر پیشگان بیس جدا شد، جلوی سن آمد و گفت

مثل اینکه حالا بایستی من حرف بزنم. سالن را سکوت فرا گرفته بود و در میان این سکوت ناگهان جعفری بر فضا طنین افکند... از فرط خوشحالی صدای بلند میخندید؛ از ته دل میخندید، هسنریشه و تماشاچی بروی بکدیگر میخندیدند و هر دو از وضع خود احساس رضایت شعف و سرمستی میکردند بالاخره جعفری لب بسخن گشود و گفت

هر کسی روی سن آمد و در راه تئاتر زحمت کشید، در هر وضعی که قرار گرفته باشد باید تشویق شود. وی پس از ذکر شبه ای در وضع کار خود و زحماتی که در اجرای این برنامه متحمل شده است از مجله ستاره سینما و هم چنین آقای حبیبی مدیر تئاتر پارس تشکر کرده و

بیس آقای پورژنده نیز مطالبی در مورد تاثیر اظهارداشتن و آنگاه دست گلهای متعددی از طرف دوستان و علاقمندان تئاتر جعفری و شهلا تقدیم شد و در حدود نیم بعد از ظهر بود که این جلسه پر شور و دوستانه در حالیکه فرد فرد حضار دست جعفری را فشرده و موفقیتر را باو تبریک میگفتند پایان پذیرفت

بناسبت شروع فصل سینمایی مجله ستاره سینما روز شنبه ششم مهرماه جاری جشن باشکوهی در سالن سینمای دیانا ترتیب داده بود. همان طور که در کارتهای دعوت ذکر شده بود، از ساعت نه صبح رفته رفته صندلیهای سالن سینما از طرف دوستان و علاقمندان مجله اشغال میشد اکثر مدعوین در حالیکه يك نسخه از شماره مخصوص مجله را در دست داشتند، با علاقمندی خاص در جشن شرکت کرده و باین وسیله بار دیگر مراتب دوستی و وفاداری خود را نسبت به هم و بار قدیمی خود مجله ستاره سینما ابراز میداشتند.

مقارن ساعت ده آقای سیامک پورژنده پشت میکروفن قرار گرفته و ابتدا مطالبی در مورد پیشرفت های سینمایی اخیر در کشور ما و ترقی سطح معلومات سینمایی مردم بیان داشته و سپس رشته سخن را به مطبوعات و مجله ستاره سینما کشیده و اینطور ادامه دادند.

در باره انتشار مداوم يك مجله اجتماعی سینمایی تا کنون بارها صحبت شده و من در این باره چیزی اضافه نمیکنم زیرا اطمینان دارم که حضار محترم و عموم خوانندگان مجله ستاره سینما خود بهترین قاضی و معرف این مجله بوده و چهار سال انتشار مرتب باعث جلب اطمینان و نظر مثبت آمیز آنان بوده است

در این موقع ناطق مطالبی در مورد طرف هیئت تحریریه، از آقای کالستیان مدیر و آقای دورت اکهارت سردبیر مجله تشکر کرده و شروع قسمت اول برنامه از کسرت افتخاری بانو الهه خواننده محبوب بود، اعلام داشتند در این هنگام بانو الهه و اعضاء ارکستر ایشان در میان اسرار احساسات علاقمندان روی صحنه آمده و بنا به تقاضای حضار تصانیف و آهنگهای جالبی اجرا کردند که از میان آنها باید موش و گربه آخرین ترانه را نام برد. پس از پایان برنامه بانو الهه که با ابراز احساسات شدید توأم بود، قسمت دوم برنامه که عبارت از نمایش فیلم جالب «سما برینا» بود اعلام گشت. این فیلم با شرکت آکتورهای هنرمندی چون «ادوری هیپیورن» «جفری بوگارت» (فقد) و «ویلیام هولدن» برای نمایش در جشن آغاز فصل سینمایی از طرف مجله ستاره سینما انتخاب شده بود و در ضمن از آقای ادیک خاچاطوریان مدیر سینمای دیانا که فیلم مزبور را در اختیار مجله گذارده بودند تشکر شد قبل از شروع نمایش فیلم چندونه گل از طرف علاقمندان و هنر دوستان بانو الهه تقدیم شد و از طرف کمپانی کوکاکولا نیز بین حضار شیشه های کوکاکولا توزیع گردید. یکساعت و سرفیقه اظهار میگذاشت که با اتمام نمایش فیلم جالب «سما برینا» جشن آغاز فصل سینمایی نیز بیابان رسید و خوانندگان مجله در حالیکه سالن را ترک میگفتند با خود اینطور می اندیشیدند که طی يك جلسه چند ساعه با دوستان قدیمی خود، گردانندگان و کارکنان مجله ستاره سینما تجدید عهد کرده و دست بکدی بگرا بامید آینده و پیشرفت های که نصیبشان خواهد شد، صمیمانه فشرده اند.

# من داشتم گور میشدم...

سال منو، آکتور، ۱۹ ساله ای که آنها با حرکت در دو ماه پشیمانم روی  
 و حال ۳۱، من و دو نفر باره - پشیمان راه بافت و بازی در فیلمهای دشت پلی  
 که باید گذشت - دورش بی دایز - نول - راکت - بچه خوشگله - مورد توجه  
 نماه چهار فرار گرفت، ناچار احساس کرد که چندان خود را از دست میدهد.  
 و البته نگرو تأثر آوری که برای دوستان از روی مصیبتی عظیم بحساب می آید.  
 آنها اینکه سال منو را اخیراً در دو فیلم حوالاگر به نامی کنند (کلمیا) و  
 دیو و آلا (آرژینس) دیده اند و می توانند این ماجرای باور نکردنی را  
 قبول کنند ...

## «پرویز نوری»

چهار دست و پا راه میرمت، «جو»  
 و در حورج هم لباسهای باره شان را  
 وضع میکردند - در چشمان «جو»  
 رفتی از شوق دیده میشدم احساس  
 میکردم چیزی در چشمان خود دارم.  
 چون سوار حته و کوفته بودم  
 همه گرفتند اندک بخوابم، اما  
 مدت زیادی بیدار در رختخواب از  
 این دیده آن دیده می غلطیدم، تا  
 آنکه خواب رفتم. ناگهان بوضع  
 هولناکی از خواب پریدم. چشم

این تنها راهی بود که میتوانستم  
 سلامت از خطر بگذریم - اسوه  
 جمعیت برایم مایه افتخار بود  
 فکر اینکه تا این اندازه مورد علاقه  
 مردم هستم لرزشی بر اندامم  
 می انداخت، آرزوی بهترین روز  
 زندگی محسوب میشد. همان شب،  
 ماهه به هتل باز گشتم، حته و  
 وامانده در عوض سخت مرور و  
 متکر بودیم - حال قدری میتوانستیم  
 راحت باشیم «ویک» از خوشحالی

داشتم گور میشدم - اول کم  
 است که حوالاگر - سال من دیده  
 پشیمان را برای همیشه از دست  
 من اسطور دیگر میکردم.  
 ولی داشتم گور میشدم  
 حته و وقتی حس کردید دارید  
 در پشیمان خود را از دست میدهد.  
 هرگز سهواً امید آنرا باور کنید  
 که حوت ناظر اربابان میشود بد  
 سهواً به نگورید و پشیمان می طرد  
 پشیمانان بر از اشک است، درد و  
 غداست میکشید و تمام اعضاء بدستان  
 بر می آید دست و پاشان می لرزد  
 ولی از زبان نمی خواهد خانواده  
 خود را در ناراحتی و غم و اندوه  
 ببیند - بی حوت بهمه میخندید اما،  
 باور کنید در پس این خنده، از ترس  
 چیزی خشک و جامد شده اند.  
 مثل اینکه واقعه ماهه گذشته  
 هم اکنون اتفاق افتاده است - بیاد  
 می آیدم که برای اجرای برنامه -  
 های دتلو یزبون، نیویورک را  
 ترک کردم - برادرم «ویک» دور فیک  
 خوم «جو کادارو» و «جو جوج  
 شوارتز» و شش نماینده «ایک  
 رکورد کبانی» همراه بودند -  
 ما واقعا اوقات خوشی داشتیم،  
 در فیلاولیا، بوستون و نیولند چندی  
 ماندیم.

چهارمین مقصد ما، شهر  
 «دیترویت» بود. روز شنبه ۸ مه،  
 روزی که هیچگاه فراموش نخواهم  
 کرد من داشتم خودم را برای  
 اجرای برنامه ای در تلو یزبون  
 آماده میکردم که غفلتا متوجه شدم  
 انوه عظیمی از مردم در خارج برای  
 دیدن ما اجتماع کرده اند  
 از بالا جمعیت آنگر بیستم  
 روی زمین هزار نفر (و شاید  
 بیشتر) - همانطور که قبلا بمن گفته  
 بودند، در هم میلو آیدند. باک و چین  
 پلیس معجز اتوموبیل مرا تا مقصد  
 مشتاق کردند. دفنا، جمعیت بجلوی  
 اتوموبیل هجوم آوردند و پلیس با  
 نام قوایش اطمینان نداشت بتواند  
 از ازدحام آنها جلو گیری نماید.  
 آنها بمن پیشنهاد کردند اتوموبیل  
 داسووت سالم و بخارج بیایم.  
 داشت نفردر اتوموبیل بودیم.  
 غوریت تصمیم بگیری اتخاذ کردیم  
 تصمیم این بود که هفت نفر از مادور  
 من دایره وار حلقه بزنند و پلیس  
 جاده مقابل را از جمعیت باز کند



داشتم شدن مسوحت و عدام  
 میداد از روی خوب - و آن آممو  
 حواسم چشمم را در آن سه اما  
 هیچ چیز سیدم - صمی کردم در  
 بر خنواب بر کردم، اما میتوانستم  
 دیگر بجا نمانده بودم

صحنه، سوارش چشمه - شتر  
 شده بود ولی چیزی از موضوع  
 هیچکس نگفتم تا هوا پشیمان بود  
 پرویز نوری و من همچنان اردود  
 مسوی ماده چشمه حوش - حضور  
 می رسید، تا حته رسیدم اولین  
 سؤال مادرم این بود

سال، چشمت حضور ندما  
 من بالهن اطمینان چشم گم  
 - آه، هیچ مادرم

بعد، حریان سیر و مساحت  
 خودمان را برایش شرح دادم ولی  
 مادرم خیلی ذریک بود، علاوه بر  
 این چهار سال پیش بر روی چشم  
 عمل جراحی انجام داده بودند.  
 وی نکاهی من افکنده و پرسیده چه  
 حس میکنی - البته حاله بد بود،  
 اما صمی کردم آنرا از نظر مادرم  
 پنهان دارم اما میدانستم هیچوقت  
 نمی شود کسی نکته ای از مادرش  
 پنهان سازد - صبح بیدارم در کتری  
 را بظاهمان دعوت نمود من روی  
 صندلی نشستم و دکتر با دقت چشم  
 مرا معاینه کرد. پیش خود میگفتم  
 نباید ترسم، مهم نیست و زودی  
 خوب خواهم شد عاقبت الامر دکتر  
 که از معاینه دقیق خلاص شده بود  
 بیادرم و من گفتم

خوبی مناسلم، چون خبر بدی  
 برای شما دارم. دکتر آهسته آهسته  
 داد چشم سال زخم برداشته است،  
 من بایستی هر چه زودتر او را به  
 بیمارستان برسانم من گفتم

دکتر هر کلاری که بگویند  
 خواهم کرده بشرطی که بگذارید در  
 خانه مان باشم - دکتر گفت:

من به معالجه شما در خانه تان  
 چندان امیدی ندارم من افزودم

بگذارید عمل کنیم اگر چه زودی  
 بیایم - بالاخره هر نحوی که بود  
 دکتر با رای من موافقت کرد روی  
 چشمم را باند پیچید و به من گوشزد  
 نمود که کتاب بخوانم، به تلو یزبون  
 نگاه نکنم و از خیره شدن به خود  
 قوی چراغ خود داری تا نام کلام  
 فقط این بود که دراز در رختخواب

### دوشیزه ن خ

سوزان هیواد فاعلا کتر در  
فیلمها ظاهر می شود و در صورتیکه  
نامه ای بسود وی مترو گلدین  
میر از سالن داریده صدی پنجاه احتمال  
دارد بسستر رسد

### آقای فریدون دیانتی

۱- مست شرکت در صفحه  
احاصره ها) باس پانته ولی شد  
میونید مطالب و مسافرت خود را  
از سالن داریده

۲- (آتونی کولین) در فیلم  
اصم رس ویاغی شرکت داشت  
الت واکادتر و رابرت تیلور  
عهد دار و لهای اول فیلم مزبور  
بوده

۳- بالاحره خواهرش شادا  
انعام خواهیم داد قول میدهم

### آقای ایوب شهین

پس از سه بار نضیم شده و  
کوتاه و دو سلام گرم خالصانه با اطلاع  
شما میرسانیم که صفحه مزبور  
برچیده شد

### آقای حسین خضرائی

۱- کمال نام با اطلاع شما  
میرسانیم که بیم (عشق چیز ما -  
شکوهی است) بطور یقین محصول  
سال ۱۹۵۶ کیبانی فوکس قرن  
یسته بوده و اشتباهی در این مورد  
نشده است

الت فیلم مزبور در سال  
۱۹۵۵ تهیه شد ولو تا بدیخ توزیع  
۱۹۵۶ بود در پایان ال لطنتها  
مشکریم

### آقای عبداللہ جنگجو (آبادان)

۱- محترمترین و باشخصیت  
ترین هنریت حاله هنرمندترین و  
و باشخصیت ترین آنهاست و الت  
لاس الیور بر مارلون براندو  
برتری دارد

۲- شارهای مزبور موجود  
است و بهای آنها نیز ۲۰۰ ریال  
میلند

### آقای مویتوری

نامه احساساتی شما را دوبار  
خوانم و اگر دلخورد نشوید الا  
آن چیزی سرد نیارود و موت ایبه  
فیلدها را با معرفی نکند نویسد  
که مثلا د جودج کو کر کلا گردان  
قیم (چهارراه بودانی) است و با  
مارلون براندو در فیلم (در باره ساف)  
آسکار گرفت. خواننده عزیز یک  
صف سبانی بر سر می بینمها



و کارگردانان و هنرپیشگان و  
تاریخچه سینما و مسکها و مسائل  
مربوط سینما چه چیزی میون -  
چاپ سید انتظار داشتید در جاده  
( داروی هراتی ایعت کیم و  
( جریانات خاورمیانه را بعد  
نشانیه در این مورد بیشتر فکر کنید  
منظور ما را خواهد فهمید و آنوقت  
نامه دیگری برایشان فرستید

### دوشیزه شهین قراهانی

ت خواهر شما یک عکس  
(ما از ستاره محبوب آن فرانسیس)  
را روی جسد این شماره چاپ  
سود

### آقای نوری (تبریز)

۱- به علت در شکست شدن بسیاری  
مزبور امسال مفتوح شد و مثل  
اینکه تبدیل بسیار آریه شده است

صدا دارم و در این مورد  
یکه نوبت و در این مورد  
در این مورد در این مورد  
رابطه داشته که در شهر تبریز  
سکونت دارد  
۲- در این مورد در این مورد  
گذشته تصور شد بر آورد شده  
بود

### ۳- جاده کرج

### آقای عبدالحمین رضانی

۱- در رشته هنرهای زیبای  
وی تاکنون دو تا نردلی مهده نداشت  
است

۲- جای و اندک لطف از اینجا  
نا ایدیت

۳- در آینده در (دورا کلا)  
عکس زیبایی چاپ خواهد نمود



یکی از عکسهای جان دیرک که بنا به تقاضای دوشیزه سحمان  
الیزابت در همان زمان در این صفحه چاپ نمودیم

آقای پیران پرنوی  
العمداله احوالام  
و بدعا گوی مشنولم  
اس این فیلمها تماما  
۱۹۵۷ امریکا میباشد و  
در تهران هم عرض نمایش  
خواهند شد (اطمینان نید اید)  
۲- ویکتور مدیست  
و (ماکس اشاسرا) هرگز  
و موسیس فیلم (بر ساروت)  
۳- ملان حت محصول  
(آرتک ۱) بوده ملا توست  
موسس سال بخش شده است

### آقای محمد حاجی پور

۱- در این مورد بارها در  
مقالات گوناگونی چاپ شده  
شماره های گذشته مراجعه کنید

۲- آقای جعفری مستقل است  
و برنامه ها را شخصا روی  
میاورند

۳- بواسطه کمی فرصت مجبور  
میشویم از گزارشهای گذشته  
نهایی الت این عمل بندون الحق  
میافتد و عکسهای مجله نامانازو  
با اصطلاح (آخرین) است

### آقای منوچهر کاظمی شجاعتی

۱- (دکتر جکیل و مستر هاید)  
نوسط شرکت (آشنا) خریداری  
شده و در آینده هم عرض  
گذشته خواهند شد

۲- نامش را درشت و مضمر  
سایرین مینویسند و معمولاً  
اول و قهرمان فیلم را  
۳- در تهران سابقش داده  
و خواهد شد

### آقای پلاش مومنی

۱- از دین مادین جری لوپس  
فیلمهای و لخرج و مسخره در تهران  
موجود است

۲- آدرس کیبانی شخصی  
مورود اعلام شده است

۳- (فانچ) تا یک روز  
بعرض نیابتر گذاشته خواهد شد

### آقای مرتضی رام پناه اجنهال

۱- دروسا نا بورسا در  
دختران خوش گهرس شرکت  
۲- محصول کیبانی سر و گمدین  
میر امریکا بود

۳- عکس (سترو نیلور)  
چاپ خواهد نمود



# اصفهان - پرویز...

این سینما میدهد بر صاحبان آفرین  
 مفرساد و حق هم داشت  
 من خردام نا این وجود که  
 سینما پرده سینما سبوت دارد آنچه  
 در ایام عید مهم سینمایی و تئاتر  
 از همه موفقی که مرده شهرستانها  
 رنگ از جمله آبادان و تهران را  
 ما بعد آفت فیلم بوسه در امان

شان در شان هم حق داشته باشد سینمایی که در دوران سال  
 فیلم‌های از جمله قول سلطان امیر ارسلان و در سردار  
 را برای چندین بار نمایش دهد آنوقت چون دارد بوسف  
 و سینما چون برای (از سر دمه در اصفهان) است و  
 بوسف و تئاتر است و هر چه باشد جمله‌ای هوام فریب  
 سینما عینی باشد رهنمایی قبل که قبله دزد بغداد  
 در سینما سینمایی از نمایش میداد این جمله را تا خط  
 سینما سینما بر روی ناطلی سینما نوشته بودند بزرگترین  
 و عالی‌ترین جمله که تاکنون در دنیا دیده اول بوده است  
 و در (پیه جدید آن برای اولین بار نمایش داده می‌شود)  
 این شرح دو سینما مهم اصفهان بود و ناکی باید  
 مردم اصفهان این را به یاد آورند و هیچ نگویند خدا میداد

## مدیر محترم مجله ستاره سینما

با آنکه بداند صاحبان سوداگران سینماها در تهران  
 نخواهند توانست تنها جوا و سینه روایت را بر آورند  
 یعنی تعادل پول نمیتواند دست از روش دیر در بردارند  
 تا از وضع بهتر دیدم که شهر - سینماها از شهر را  
 در ایام عید مهم سینمایی نما از برای سینما و سینما  
 آنجا ۳ رشته و باعث شود که در روزهای خود تجدید نماید  
 برای صاحبان سینماهای اصفهان این جمله  
 (وقت خلاصت) بعد از آن بر ممتو و با هم است باشد  
 برای آنان بحای طلاست بوج بافر در در آن وقت  
 مردم در نظر آنان بوج بود چگونه واضح بیشتر وقت  
 مردم را بگیرند و فیلم شاه شاه طوطی و امثالهم نشان دهند  
 یک نظر به بدلهایی که در چند ماه گذشته در  
 سینماهای این شهر نمایش داده شدند در این شاهد و مکفی  
 برای نوشته من است

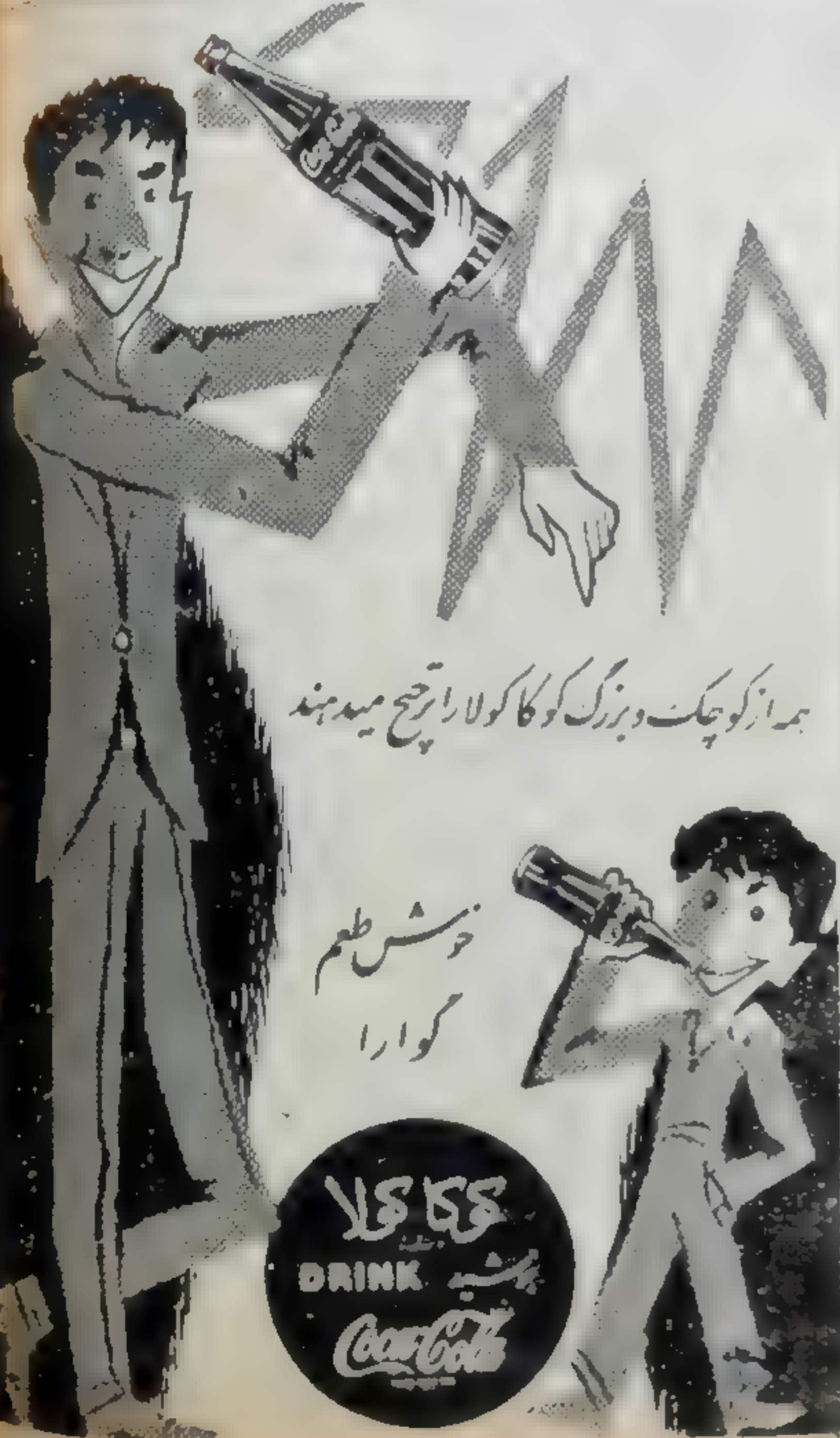
صاحبان سینماهای اصفهان پس از چند سال شراکت  
 که در آن وقت بوج ترین وی از دشترین محصولات  
 سینمایی را با شان میداد در چندین بار در نزدیکی  
 شرکت رالو خود را جوادان با دوق این موضوع را  
 بفان یک گرفتند که در آینده فیلم‌های بهتری خواهند  
 دید ولی چه آرزوی ناطلی در این ایام با هم  
 صاحبان بعضی سینماها تا یکدیگر اختلاف بودند و در  
 باره همان روش قدیمی را برای نشان دادن فیلم‌های بوج  
 و بجای در رفتن بولهای مردم در عوض آن دنبال می‌نمایند

## اینک تگاهی به سینماهای اصفهان و فیلم‌های آن

سینما ایران - این سینما که نوشته یکی از بهترین  
 سینمای اصفهان و نمایش دهنده بهترین فیلم‌ها از جمله  
 فیلم‌های هوسهای امپراطور و با سامون و دلبه شاهکار  
 سیل بلوت دومیل بود و امروز در ردیف بهترین  
 سینماهای اصفهان قرار گرفته بوج ترین وی از دشترین  
 محصولات سینمایی را میتوانیم در این سینما به بیسب هم  
 اکنون فیلم روئین تن را با تبلیغات زیادی که در  
 اطراف آن سوره نشان میدهد

در بالای این سینما هم میتوانیم این آگهی را همراه ما  
 چند عکس مشاهده کنیم برنامه آینده شمشیر با شاهکار  
 هنسای عرب تمجودر اینجاست که این سینما دو سال  
 است که در آغاز برنامه‌اش نمونه‌ای از فیلم‌های خود را  
 نمایش میدهد ولی چه موقع بیانه‌تون بر سر قیست این  
 فیلم که چندین قبل سینمای تمدن برای چندمین بار نمایش  
 میداد با تمام رسد و بعرس نمایش گذارد خدا میداند  
 حالا اگر همه بین دو فیلم یعنی برنامه حال و آینده این سینما  
 برای نشان دادن سک و روش او کافیت اجازه دهید یک  
 سینمای دیگر از شرکت دیگری را بنویسم

سینماهایون (پارس سابق) هر سینما رونده‌ای  
 که در ایام عید جمله بوسف و دلیرا را روی تابلوهای



بمرا از کوچک و بزرگ کوکا کولا را ترجیح میدهند

خوش طعم  
 کوکولا





برنامه منتخب  
سینما مریخی

ترانس اشکوه

سینما دیانا

فیلم رنگی

دوبله به فارسی

## جزیره عشق و هوس

با شرکت ستاره طراز و گل سرسبد مهر و بیان دنیا

سو فیالورن



فیلمیکه از لحاظ شیرینی  
نامتاز، دوبله شدن به فارسی  
زیبائی ستارگان رکود  
زیبائی تمام فیلمهای دنیا  
را شکسته و مدت ۸ ماه  
در رم متوالیا نمایش  
داده شده است

# روزی که بگردن فرزندک

## سیناترا اضریت زدند!

آنها می گفتند او مرده است ، ولی نمیخواست قبول کند چشایش کم کم نار می شود .

آنها می گفتند اولایق چنین پاداشی بود ، ولی نمیخواست ننگیتر ترا بر می برد .

قدرت او با ضربتی که بگردنش حورده بود ، از زیر رفت .  
و صدایش دیگر شنیده نشد ، چشمان او دیگر برای همیشه بسته شده بود ...

اینها حرفهایی بود که تا چند سال پیش درباره فرانتس سیناترا می زدند ، ولی اکنون حرفهایی است که درباره خواننده کمدی جهان «جو لوئیس» میزنند ، خواننده ای که در سال ۱۹۲۰ در شیکاگو توسط هدهای گانگستر بگردنش ضربت خورد و در هتل بعون خویش غوطه ور شد تا دیده از جهان برست .

از این بعد ما «فرانک سیناترا» را در فیلم هائی خواهیم دید که هجرت انتظار تماشا بش را نداشته ایم . «نه مثل یک بیگانه» ، «غرور و شهوت» ، «بیای جوی» ، «بندله گو دیوانه است» و نظیر آن در این فیلمها ما با «فرانک سیناترا» ی جدیدی مواجه خواهیم بود . سیناترا می قبل از این او را یک هنریشه محبوب آثار «وژیکال و کمدی می شناختیم که از حرکت ، رقصها ، مسخره گی های «جن کلی» تقلید می نمود . امکان نداشت تصور کنیم بگرودی هم بالاخره هنریشه درجه سوم فیلمهای تفریحی ، یک آکتور هنرمند فیلمهای دراماتیک از آب در بیاید !

«فرانکی» هم اکنون از بسازی در فیلم جدیدش «بندله گو دیوانه است» فراغت یافته است . اینبار نقش «جو لوئیس» خواننده مشهور را بر عهده دارد که بنقده گروهی یکی از بهترین دل های دوره هنریشکی اوست . همچون ولی است که در فیلم «از اینجا تا ابدیت» ایفا کرد و جایزه اسکاری که بخاطر آن گرفت هنرش را همه ثابت نمود همه سازندگان «بندله گو دیوانه است» بک زبان می گویند «فرانک سیناترا با زهم انتظار اسکاری را می کشد ! این سومین بار است که فرانکی هنر ذاتی وی حد و حصر خود را دوری برده سینا بشوت می رساند . بار اول در نقش «ماجیو» از فیلم «از اینجا تا ابدیت» بار دوم در نقش «فرانکی» از فیلم «مرد بازو طلائی» و بالاخره بار سوم در نقش «جو لوئیس» از فیلم «بندله گو دیوانه است» ... (استانلی کرامر) کارگردان و تهیه کننده بزرگ که تا کنون در دو فیلم خود ، «نه مثل یک بیگانه» و «غرور و شهوت» ، فرانکی را شرکت داده است ، همیشه میگوید: «سیناترا»



«جو لوئیس» (سیناترا) را در هتل مجروح ساخته اند .  
نونه یک آکتور با قدرت است

(جورج سیندی) کارگردانی که اخیراً فیلم «بال جوی» را از وی می سازد ، اضافه کرده است : در این اندام ظریف و دیزه این جوان آنچنان استعداد و هنرنمفته است که روزی نامش را بتوان یک آکتور برجسته سینما ذکر خواهند نمود

«فرانکی» در «بندله گو دیوانه است» منتهای توانائی خویش را در ایفای نقشهای دراماتیک نشان میدهد ، هیچ بعید نیست مدار این باز ما یک «سیناترا» ی جدیدتری روی پرده سینما ببینیم ، چون خودش همیشه گفته است : «یک تپ کلی ، هنریشه را زود از بین میبرد .»



«فرانک سیناترا» زیر دست آرایشگران استودیو بصورت «جو لوئیس» مجروح شده ، در ده آید

# سینمای ایران و سینمای آمریکا

امشب در

باعظمت ترین فیلم که پانی معظم متر و گلدوین مایر که با صرف چندین میلیون دلار دو سال تهیه آن در پاکستان بطول انجام داد و اینک پرده سحر انگیز سینما سکوپ با عظمت هر چه تمام رزیانگی و جنک و عشق را در خطر ناگترین اعظمت تاریخ انقلاب هندوستان بطرز هیجان آوری تجلی می دهد

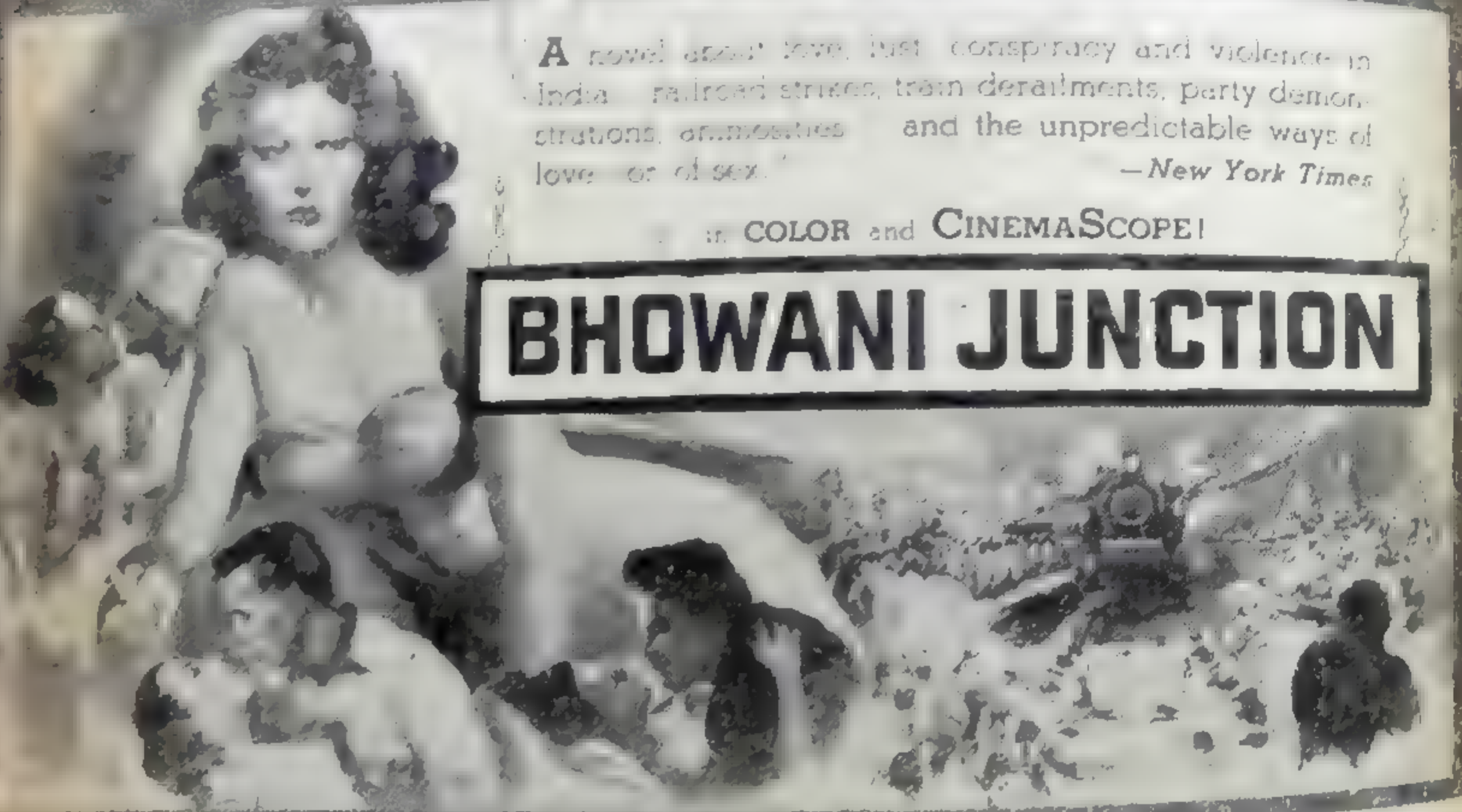
سینما سکوپ      چهار راه بووانی      رنگی

## M-G-M's DRAMA OF FLAMING LOVE AND REVOLT... FILMED IN MODERN PAKISTAN!

A novel about love, lust, conspiracy and violence in India - railroad strikes, train derailments, party demonstrations, assassinations - and the unpredictable ways of love - or of sex. - New York Times

in COLOR and CINEMASCOPE!

### BHOWANI JUNCTION



## AVA GARDNER STEWART GRANGER

صحنه های واقعی و مهیج از مقاومت منفی - نجات معجزه آسای گاندی رهبر و قائد اعظم هند - سرکوبی وطن فروشان - عشق - دسیسه - جنک - شهوت - خیانت جزء جزء صحنه های فیلم

چهار راه بووانی

را تشکیل می دهند - این فیلم بزرگ که هنوز پس از یکسال و اندی در سینماهای نیویورک و سایر شهرهای کشورهای متحده نمایش داده می شود با شرکت ونوس عالم سینما

آوا گاردنر و جوان اول سینما استوارت گرینجر تهیه شده است



سایه‌ها و افشاری

# عشق در بعد از ظهر

## Love in the Afternoon

فرانك بکشد .  
 با این ایده، کت خزر را در  
 جعبه ویلن سل گذاشت و هنگامیکه  
 پشت در اطاق فرانك رسید آن را  
 بتن کرد .  
 تا فرانك چشمش باو افتاد  
 بالعنی که حاکی از تعجب بود  
 گفت :  
 - اوه ... چقدر خوشگل  
 شدی! این کت رو کی بهت داده؟  
 - يك دوست خیلی سخی .  
 خود قبلا يك کت نقره‌ای رنگ  
 داشتم .  
 فرانك بالعنی که معلوم بود  
 تا اندازه‌ای تحت تاثیر مدح  
 آریان نسبت بدهنده کت قرار  
 گرفته گفت:

- خیلی دست و دل بازه؟  
 - بله دیگه ... اما اون کت  
 اولی رو به «دوک» بدن داد. این  
 دوک همان کسی است که من سال  
 گذشته کریس رو با او درسوند  
 گذراندم .

فرانك پرسید :  
 - کی ... با «دوک» ؟  
 - خوب آره دیگه، نقرسومی  
 هم بود که هیکل و قیافه جالبی  
 داشت، مخصوصا وقتی که شلوار  
 چرمیش رو بپا میکردایی اندازه  
 خواستی میشد .

- پس باین حساب با ارسال  
 سرت خیلی گرم بوده؟ اینطور  
 نیس ؟

- از این حرفها گذشته شما  
 هرگز فکر نمی کردین که من

مکنه با این وضع سر راهون  
 قرار بگیرم. ولی خوب حالا کاریس  
 که شده منم راهشو خوب میدونم  
 یعنی دوس دارم و در عین حال از  
 معشوقتم می گریزم. این خودش  
 خیلی لطف داره. آدم ته دلش  
 به جووری میشه . مثل اینکه قند  
 آب میکنن . حالی است که هم  
 رنج میده و هم شادی می بخشه  
 چه فایده داره که دختر و پسری  
 بعد از چند جلسه برخورد، بهم  
 اعتراف کنن که هم دیگه رو دوس  
 دارن. عشق خوبه همیشه مخفی  
 باشه . آدم مدام از حرارتش  
 گرم بشه . بهتر ساز بزنه .  
 بهتر چیز بنویسه. اگر این قایم  
 باشک روا سر راه عشق وردارن

دیگه چیز حالب توحهی باقی  
 سی مونه  
 - خوب به دیگه . از این  
 بیشتر حرف زن . تو که ماشاله  
 در این فن استادی!  
 در این وقت فرانك بوسه‌ای  
 از گونه آریان ربود و ساکت  
 ایستاد. آریان پرسید :  
 - کی میخوای بری ؟  
 - درست نمیدونه. شاید تا  
 سه چهار هفته دیگه راستی چره از  
 رفتن من می برسی ؟  
 آریان جوابی نداد. آهنگ  
 روح پرور موزیک کولیها بگوش  
 می رسید. بهتر بود که هر دو باین  
 نغمه دلکش گوش فرا دارند و  
 بادیدگان سخنگو با یکدیگر



همش دلم می خواد تو چشمانت نگاه کنم. اما نمیدونم  
 چرا نمی توانم . تا ترو می بینم قلبم شرو بزدن میکنه  
 وهمه چیز یادم میره

نجوا کنند . مگر نیست که زبان  
 «نگاه» گویاترین زبانهاست .  
 ...  
 هوا تقریبا تاریک بود که  
 آریان بغانه رسید پدرش دنبال  
 کت ، اینطرف و آنطرف  
 می گشت . بعضی اینک چشمش  
 با آریان افتاد گفت :  
 - بنظرم کت با باراد زدیده اند  
 - نه با باجان . کسی نندز دیده .  
 من اونو به کنسرواتور بردم .  
 میخواستم بدخترهای هم کلاس  
 نشون بدم . باور کنین بیش از  
 چند دقیقه تنم نبود . مطمئن باشین  
 که زن اون آقا هرگز از این  
 موضوع باخبر نخواهد شد .  
 - هیچ میدونی که اون آقا  
 ازدادن کت ز بوربز نش منصرف  
 شده ؟ گویا ضعیفه که برای  
 گذروندن تعطیلاتش به اسپانیا  
 رفته بوده! بر کشته و یک «پابند» (۱)  
 خیلی قشنگ هم همراهش آورده  
 مقصودمو می فهمی که ؟  
 - البته که می فهمم  
 - بله ! ضعیفه میگه که این  
 پابند رو از خواهرش گرفته ولی  
 این ادعا احقانه و مضحکه  
 آدم که از خواهرش چنین چیزی  
 نمیگیره! اینو باید يك مرد با  
 داده باشه تا بیشتر زیبایی اندامشو

۱- «پابند» زنجیر یا تسمه  
 ظریفی است که خانمها جهت بیشتر  
 جلوه دادن اساق پایشان بسج  
 پایشان می بندند و این ممکن است  
 از طلا باشد .  
 «مترجم»

جلوه در بیارده. حالا شوهر این زن هم دو پاشو کرده توی بک کفش و میبگه این کت رو بایده منی ام بدم  
 آریان پس از این گفتگو لفظه ای بکسر فرو رفت و با خودش گفت:  
 - اینکه چیزی نیس به زنجیر...  
 سادس که هر زنی می تونه به هیچ پایش به بنده منم باید یکی از این نمسه هارو بیام بیستم.  
 وانگهی باید زیر کاسه نیم کاسه ای هم باشه باید نه توی کارو در بیارم...



هم جهت آوردن غذا احتیاج داشته باشیم. اطاق رو پر از حوزاکی می کنه و بسد مثل موش می نشینه و میخوردیم. بد که بیس  
 - مسلمه که بدنیس شاه بانجی هم میبگیم بیارن. خوب  
 - خوب! دیگه چی؟  
 - خاوبار هم اگر دلت بخواد به برنامه خوراکیها اضافه میسه.

بابا جان! زور کن این کت بیش از چند دقیقه تن من نبود میخواستیم بهم کلاسهایم بگیم که من هم کت خردارم

راستی آریان! چند نفریش از من این حرفهارا بتو زده اند. را خدا راستو بگو. چند نفر؟  
 ان سوالی بود که آریان مدتها انتظار شنیدنش را داشت ولی قبل از اینکه دهانش را برای جواب گفتن باز کند؛ زبک تلفن بسدا در آمد. دوتن از دوستان فرانک بودند که تازه از استکهلم وارد پاریس شده بودند. آریان فرانک را همانطور که روی زمین افتاده بود و با رفقایش حرف می زد؛ ترک کرد و با طاق دیگر رفت. وقتی که برگشت فرانک بر رسید:

همش نمایشات کنم. اما نمیدوم چرا نمی تونم. تا می بینمت دستپاچه میشم. قلبم شروع میکنه بزدن اصلا نمیدونم در نگاه تو چه رازیت نهان  
 که من آدر از توان دیدن گفتی توان (۱)

فرانک مگر دیوانه شده ای. من چه چیز قشنگی دارم که جلب توجه ترا کرده. اولاً خیلی لاغرم. ثانیاً گوشهایم مثل گوشهای الاغ می مونه و ثالثاً گردنی دارم که بی شباهت بگردن زرافه نیست و...  
 آریان نتوانست جمله اش را تمام کند. چه فرانک با بوسه ای لبهایش را مهر کرد و هر دو بکف اطاق در غاطب شدند. پس از لحظه ای که لبهایشان از هم جدا شد، فرانک با صدای گرفته از شوق که بیشتر بصدای افراد خواب آلود می مانست، گفت:  
 - شاید اینطور باشه.  
 ولی من همه اینها رو با تمام زشتیهایش، البته بقول تو، دوست دارم. برام خیلی جالب توجهه. خستگی رو از تنم در می کنه.

خب. کجا بودیم چه می گفتیم؟ هیچ. موضوع سر کفشهای من بود.  
 فرانک در حالیکه آریان را در آغوش میکشید گفت:  
 - ترا خدا اسم کفش رو نیار. به بین. من در حدود دو هفته دیگه بیشتر در پاریس نیستم چرا این دو هفته را باهم نباشیم؟  
 نو همین هتل می مونیم و حتی دستور میدیم صبحانه و نهار و شام را هم برامون بیارن تو.

آریان با لحن اسههزا آمیزی گفت:  
 - فکر نمیکنم به پیش خدمت

بگروز عصر آریان با فرانک بساحل دربارفت. ضمناً زنجیر چیدانش را هم بیایش بسته بود؛ آریان طوری رفتار کرد که نظر فرانک منوجه زنجیر شد و بعد داستانی از خودش جعل کرد و گفت که آن نمسه را یک گاو باز خیلی خوشگل و شجاع باو هدیه کرده.  
 مقصود آریان از این حرفها این بود که مطالبی دستگیرش شود و در ضمن حس حسادت فرانک را تحریک کرده باشد.

بک شب آریان پس از اینکه ساعتی را در مصاحبت فرانک گذراند؛ تصمیم گرفت که بمنزل مراجعت کند ولی لنگه کفشش را پیدا نکرد. متعجب از کم شدن کفش؛ نگاه استفهام آمیزی بصورت فرانک انداخت و فرانک در جواب آن نگاه گفت:

- ناراحت نباش. بالاخره پیدا میشه!  
 - آخه دیر میشه. نمی تونم بیش از این بپلوی تو باشم. وانگهی با برهنه هم که خوب نیس راه بیفتن.

چرا خوب نیس. باهای با من قشنگی رو چطور دلت میآد توی چیزی با سم کفش معنی کنی. راستی نه تنها پاهات قشنگه، اصلاً تمام هیكلت خوبه. آرزو پروره. من دلم میخواد

سایه چیزی یاد رفت  
 - چی چی یاد رفت؟  
 - اینکه لگی کفشهای من کجاست؟

آریان پس از گفتن این جمله در حالیکه کفش هایش را بدست گرفته بود؛ از جایش بلند شد و گفت:

- خدا حافظ آقای فرانک! فرانک متعجب از اینکه آریان چگونه محل اختفای کفشش را پیدا کرده، پشت سرش فریاد کشید:

- آیا دیگه بدین شما امیدوار باشم؟  
 - چرا امیدوار نباشید؟ ما باهم دوست هستیم. شما تعطیلاتون تنوم میشه و از اینجا میرید. من باید فکر خودم باشم فکر دوستانم باشم.

- کدوم دوستها؛ آخه بین بگو کیستی. است چی؟ اینطوری که نمیشه. دارم بواش بواش سردرد بنفش می گیرم!

- این حرفها بمن مربوط نیست. سردرد بنفش و قرمزت بمن دخلی نداره. اگه دلت میخواد اسم منو بذار «عشق در بعد از ظهر»

پس از رفتن آریان، فرانک با طاق خواش رفت تا لباسهایش را عوض کند. در آنجا چشمش بدستگاه ضبط صوت افتاد و دیده تمام

(۱) این شعر از آقای دکتر رعدی آذر خشی است که بناسبت اینجا آورده شده. مترجم

# مسابقه شماره

# سیمکده

غزل بی شاخ و دم ۱۴۴

تنظیم کننده: بهار لو

معنای فیلم «قلعه نار بک»



عکس فوق مربوط به یکی از صحنه های فانتزی و شرفی ساخت هالیوود می باشد و مشاهده شود که سه سه پندمان بیش ساختن این نوع صحنه ها نیز بر پایه کار هر کارخانه فیلم برداری بود. موضوعا کارخانه بسیار «دشمن» بر بوردار در ساختن اینگونه فیلمها بنحویه تلاش ولی اکنون و صفت بودن سوز و ده کشیدن به نامتان و بیست و چهار در دهان تهیه اینگونه صحنه تقیل بات و دیگر از غول بی شاخ و دم و امثالیک که به آنها هم مخصوص صحنه های شرفی بوده خبری نیست. هرچند این دو غری که در عکس ملاحظه میگردانید یکی در کس اینگونه «عوز مشهور» هالیوود و دیگری جناب «کر تو ایست» جناب قرن بیستم میباشد.

شما اگر میخواهید که عکس بالا مربوط به کدام فیلم شرفی میباشد برائینجا بویید تا جگه فرجه دو ماه جایزه شما و دو نفر دیگر تقدیم کیم (دو دینی تیر باطل شما در مسابقات ما فراموش نکرمانید)



داهی داک دختر و پسر از قلعه فرار کرده اند شانزدهم عجبی در زمین راه سه مواجی (خضر) که فرار داد بر خورد نتوانید مسته بالا حل نموده و خست مسابقات اوسال دایره و خید فرجه ۱۰۰ نفر از زمین کسانی که راه حل صحیح را مبلوه بوده باشد بهر یک یک کلات اختعاری دو غری برای فیلم فقه تاریک جایزه دارد خواهند شد تا از فیلم مزبور که بزودی نمایش داده خواهد شد مشاهده باید

ضمنا بخاطر داشته باشید که داخل پاکت باید دو ریالی نسر باشد شده موجود باشد منتشر کنند این مسابقه تازه روز دیگر باشد

برندگان مسابقه  
 آواز خوان خوش صدا (تبریز)  
 « شماره ۱۲۵ »  
 آقای جوادمهری (تهران)  
 آقای مازدری (اصفهان)  
 ۳- دوشیره (بدر کلا اپیلی)  
 (تبریز)  
 ۱- آقای جوادمهری (تهران)  
 ۲- آقای مازدری (اصفهان)

# سینما تھرات

امشب در سالن تابستانی و زمستانی

## آشیانه

باشتر اک: راج کاپور - نرگس



راج کاپور

نرگس

آشیانه

بلک انٹر نالی بلک ہنسٹون مینی

بلک داستان شورامگیز

آموزندہ

یکی دیگر از بہترین

آلبمهای اخلاقی و اجتماعی

راج کاپور

بلک درام موزیکال

اخلاقی و اجتماعی مہیج



یکی از بہترین آثار

راج کاپور و نرگس

کہ مدتها عاشقان

ایر و ج منہور

انتظار آرا داشتند



Ashiana

Ashiana

# پلازا

سینمای مجلل

برنامه آینده

عالیترین و مجللترین فیلم شرقی که تا کنون توسط استودیوی نیو رسال تهیه شده است

رنگی شمشیر طلائی سحر آمیز رنگی



باختراک  
محبوبترین و مشهورترین

هنرپیشه هالیوود

راک هودسن

و زیباترین و جذابترین

ستاره سینما

پایپر لوری

«راک هودسن» با شرکت در این فیلم شهرت و محبوبیت کنونی را بدست آورد

بزرگدی



قلعه تاریک از سحر آمیز پایپر لوری با راک

# بارش

فیلم سینمایی «بارش» اثر بهمن گرامی در جشنواره فیلم فجر ۱۳۸۰ به نمایش درآمد. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است.



فیلم «بارش» در تهران به نمایش درآمد و به دلیل کیفیت و بازی‌های درخشان بازیگران، به سرعت به شهرت قابل‌حسابی رسید. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است. این فیلم مورد استقبال قرار گرفته است و در فیلم‌های آوازه‌گر نیز گنجانده شده که باعث آشنایی بیشتر افروخته است و فیلم «بارش» برخلاف سری فیلم‌های هندی که در طی نیمه اول سال بنامش گنجانده شده است، یک سوزگانه است و بازیگری‌ها و آوازه‌گرها و مونتر آن قطعاً مورد توجه شما قرار خواهد گرفت و تماشای آن در این عنوان یک فیلم دیدنی بدون استیلا و خوش‌توصیه خواهد کرد. حضور امیر فارهاد که در فیلم «بارش» به نام «آدم» حضور داشته و به خوبی خود را نشان داده است و در فیلم «بارش» به نام «آدم» حضور داشته و به خوبی خود را نشان داده است.

از هر جهت توجه به این فیلم را می‌توانیم به یک اثر بسیار خوب و ارزشمند در سینمای ایران در سال ۱۳۸۰ دانستیم. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است.

از هر جهت توجه به این فیلم را می‌توانیم به یک اثر بسیار خوب و ارزشمند در سینمای ایران در سال ۱۳۸۰ دانستیم. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است.



از هر جهت توجه به این فیلم را می‌توانیم به یک اثر بسیار خوب و ارزشمند در سینمای ایران در سال ۱۳۸۰ دانستیم. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است. این فیلم به کارگردانی بهمن گرامی و نویسندگی بهمن گرامی و سعید آقاخانی، داستانی را روایت می‌کند که در آن یک جوان در تهران به دنبال یافتن پدرش است.

# من داشتم کور میشدم

هو... هر صبح دکتر چشم را مال میکرد و چند ساعتی آن ور میرفت، دیگر از بابت چشم ناراحتی نداشتم ولی دل میسوخت چه شهرهای زیبای را ندیده ام و با آن آجر صر بایستی در کنج این احاق نارنگ و ظلمای محسوس باشم بیشتر اوقات مادرم و برادرم «دوبک» نزد من سر میبردند، وقتی از آنها میرسید چشم بطور است؛ آنها لیغدی میزدند و جواب میدادند البته که خیلی بهتر شده اما بهتر شده بود. غالباً هنگامیکه مادرم بوسیله تلفن یادگتر تماس میگرفت، یا دوستان و خویشانم به منزل ما میآمدند یواشکی پی میبردیم که به پیبودی من امیدی نداشتند بعضی اوقات چشم دیگرم هم فدوی تار میشد و ناگهان حس میکردم، دارم یکلی کور میشوم!

روزی نزد دکتر رفتم او باند روی چشم خرابم را باز کرد و روزنامه ای بدستم داد تا آن را بخوانم حروف را اصلاً ندیدم... جلوی چشمه پرده ضخیمی بوجود آمده بود، وای کور شده بودم! دیگر قادر نبودم هیچ چیز را بینم! مادرم گفت: «مادر! امکان دارد که برای همیشه کور شام؟» مادرم با لعن تلسی! بعضی گفت: «مگر بخدا اعتقاد نداری؟! آهسته گفتم: «چرا، خدایا نگذاری من برای ابد کور بشوم»

بالاخره صبح دوشنبه دهم زودتر فرارسید، من زودتر رفتم، پس از ساعتی دست کاری باندروی آنرا باز کرد و خندان گفت: «خیلی خوب، سال عمل بابان! یافته است عمل هیچکس بن چنین کاری پیشنهاد نکرده بود! مادرم دست مرا گرفت و گفت: «سال، بهتر بود جریان را فلا شو نگفتم، حالا، همه چیز با موفقیت انجام شده است! دکتر باند روی چشمه راست و گفت: «ده روز دیگر آنرا برای همیشه باز کنید»

آه، خدایا من دو باره هم چیرا میدیدم! شما نیز باید درک کنید من تا چه حد از شنیدن این خبر خوشحال شدم، دیگر از نارنگی و درد نعلار یافته بودم...

# مسابقات

پاسخ صحیح: گوردون مگری

برندگان مسابقه (ستاره جاویدان)

« شماره ۱۳۵ »

- ۱- آقای جواد مبینی (تهران)
- ۲- آقای باقر کنجی (مهاباد)
- ۳- آقای حبیبی جانبداری (تهران)

پاسخ صحیح بار بار استانویک

پاسخ معلومات سینمایی خود را بیازمائید

شماره قبل

- ۱- « سوزان نکراس »
- ۲- « مبارز نکراس » و « سیرا » نام سه فیلم وسترنی می باشد که از « ادوی مرفی » دیده ایم.
- ۱- « دونارید » در این فیلمها «خبر نگار کار آگاه»، «مرد میدان»، «دزدان هفت دریا» و «مدرك رسوائی» بترتیب با این هنرپیشگان «الن لند»، «جان دیرک»، «جان بن» و «برودریک کرافورد» هیبازی بوده است.
- ۳- « سیل ب. دومیل » فیلم های « مرد صحرائی »، « پلیس سوار شمال باختری »، « داستان دکتر و اسل » و «تسخیر نابلدیر» را با شرکت «گادی کوپر» کارگردانی کرد.
- ۴- فیلم پیدایش يك ملت بر فروش ترین فیلم بعد از فیلم «بر باد رفته» میباشد.
- ۵- از «لبلیان دوت»، «گرتا کاربو»، «لبلیان کیش» و «آلبس می» می توان بترتیب فیلم های «مادام شیطان»، «کاملیا»، «خواهر سفید» و «ارکستر الکساندر» را نام برد.

# بررسی فیلمهای هفته

(بانوجه بساینکه چندی قبل که نوبلیوس در سطح دریا بود هوا کاملاً روشن و آفتابی نبود) باید اعتراف کرد که قدرت تکنیک سینما کاملاً محسوس میگردد. واقعا کلمه ای وجود ندارد که با آن از رنج و زحمتی که حوزه هنری این فیلم متحمل گردیده بسیار مسکنداری کرد و همین بس که مشاهده آن يك تماشاچی حرفه ای را لهرق تعجب و حیرت مینماید. از میان هنرپیشگان هنرمند و برارزش فیلم، «د. جییز میسون» اکتور بزرگ بکبار دیگر تماشاچیان را با هنر خود مهیوت میسازد. سکانسی که او بانواختن ادک میخواند رنج خود را از حرفی يك کشتی جنگی فراموش نماید، میتواند بعنوان نمونه برجسته ای از بازی آکتور سینما در يك موزه فیلم حفظ شود. ختم بحث بدون ذکر نام «ریچارد فلیچر» کارگردان فیلم گویا دور از انصاف باشد، اما در ضمن دور از انصاف بود که با مشاهده قبلی نظیر «باندیدو» از آقای «فلیچر» ایشان را عامل اصلی بوجود آورنده این شاهکار هنری بدانیم و علاوه بر این شهرت «والت دیزنی» هم خیلی بیشتر از آنست که ما از تاثیر او در قبلی که تهیه مینماید بی خبر باشیم.

بوجود این باید به «ریچارد فلیچر» که نامش در تیتراژ نیست هزار فرسنگ زیر دریا» بعنوان کارگردان ثبت گردیده تبریک گفت زیرا بهین مناسبت تاریخ سینما در آینده از او با احترام یاد خواهد کرد. استقبالی که تاکنون مردم از این فیلم نموده و نیز در آینده خواهند نمود بهترین پاداشی است برای نتیجه زحمات و کوششهای تمام هنرمندانی که صمیمانه و باهدفی پاک در تهیه آن سهم و شریک شده اند.

برای تهیه شماره های گذشته مجله ستاره سینما و همچنین خرید عکسهای زیبای هنرپیشگان محبوب خود به

لوازم التحریر فروشی

# ژاندارک

خیابان منوچهری مراجعه نمائید

# سرگذشتی نفیس

سالن ناظر و نگران هنر سالن مشهور اوست همراه میگردد شهلا از اشکهای درخشنده را بنواختند بر شکوهی از جانب آنها که هر را ستایش میکنند بیدیرا

صادق و مانی، دو هنرمند دیگر این ستایش خود به هنرمندان که چگونگی شاهد موفقیت در آثار کشیده و بنوعی قابل قبولی تا کلمات تفاوت دارند. صمیمانه امیدواریم هنری که این دو در سرگذشتی میدارند طلبه پیروزیهای حدیث برایشان باشد

با مشاهده پر فرانس معدوم قبل از هر چیز قدرت تنوع پذیرش (ورسبیلیتی) او می بریم هنریت اینکه نیب مردمان «کلاه مغلی» دارد تا آنقدر طبیعی و متقاعد کننده در روی پرده و صحنه مجسم می نمود این بار پزشکی روشنگر و با احساس است که با بازی کوتاه خود بصورت آنجا که آشنائی قدیم خود را با زبان بازگو میکند، تماشاچی را از ته قلب وادار بشکریم میسازد و اما خود جعفری، گفتگو از تسلط این هنریشه در روی صحنه تا تر کردن، حدیث تازه می نیست استفاده از محضر پیشروان آثار ایران، و سابقه طولانی وی، بشنوا های قابل اتکالی برای او هستند با اینحال، من در این ستایش برای الی پیشرفت درخشان جعفری را در کار بازی تا اثری مشاهده کردم و مایل این نظر را ابراز کنم که تا بحال چنین لرزش و قدرتی در روی صراع نداشتم و اساساً تا بحال ندیده بودم که يك هنریشه ایرانی تا اینجای تئوری «to live ones role» را به عمل نزدیک کند

ظلمت حاد و پهنادری است، اما در میان این ظلمت، ساگهان فروغی پدیدار میشود، شنای نورافشان میگردد خود را میگستراند و به خواهد مردم نابنده تر و فرودانر شود. در این مرحله است که ما برای نخستین بار در کار تا تر فلم بدست میگیریم و کوشش میسیم تا این درخشش هنردوی صحنه ابراهیم بالا گیرد و به پای این رشته از نیلی فهم و شهود فاضل بشری را در کشور ما به سطحی رساند که دست که ارزش بحث و نقد جدی منتقدین هر را واجد گردد

# در رگس - دیانا

## بین انگلز

محمول جاویدان سینمای آمریکا  
که در یک موقع در نیویورک نمایش آن ادامه خواهد داشت

با تراک

### کیم نوآک

### جفت چند لک

دو هنر پیشه بزرگ و محبوب عالم سینما

### در هیجان انگیزترین اثر سینمایی

کیم نوآک هنر پیشه محبوب فیلم پیک نیک

در این فیلم بهترین بازی را نموده و هنرمندترین

هنر پیشه سینمای آمریکا ساخته شده است

جورج سیدنی تهیه کننده و کارگردان فیلمی

مردف ادی دو هین

شاهکار بزرگ و فراموش نشدنی شما تقدیم میکند







## «بیست هزار فرسنگ زیر دنیای»

اثر

والث دیسنی

کارگردان : ریچارد فلیچر

بازیکنان :

گرگ داکلاس - جیمز میسون - ال لو کاس - بیتر لور

روزگاری میگذرد همه اینها چون وجودشان از راز آفرینش و اسرار حیات گفتگو میکنند در نظر «دیسنی» به تنها جالب توجه بلکه دارای نوعی زیبایی کلاسیک میباشند که فقط فلسفه خود را قادر است آنرا تفسیر نماید. تشابه موجود بین فلسفه و منطق «دیسنی» با هدف و ایده «ژول ورن» موجب گردیده که اصالت رمان «ورن» در ترجمه سینمایی آن حفظ شود.

«والث دیسنی» هنرمندی است که جنبه سینمایی کار او در کلیه آثارش ثابت گردیده و فیلم مورد بحث ما پیش از آنکه ترجمه ایلی از یک کتاب معروف باشد یک شاهکار سینمایی است کلیه سطور کتاب «ژول ورن» در اینجا با اصول و قواعد بصری و کاملاً فلیک پرورانه شده اند و این امر در سرتاسر فیلم مشهود است و عجب اینکه با وجود این در همه حال خصوصیات قلم «ژول ورن» نیز مراعات شده اند.

«دیسنی» فیلم را با تاکید بروی جنبه افسانه ای آن آغاز میکند، اما بمجرد اینکه تماشایی از جریانی که در شرف وقوع است اطلاع می یابد و با قهرمانان فیلم آشنا میگردد، خود را در جهان دیگری حس می نماید انگار دور و درازی او را بخود مشغول میسازد

مکتبی میدانند که بعداً «ولز» نویسنده بزرگ انگلیسی آن را ادامه داد لذا عقیده دارند «خیلی بزرگتر از آنست که در وهله اول بنظر می آید» و در واقع آثار «ژول ورن» عمق محسوس دارد هستند در عین اینکه وقت را گذرانده و خواننده را سرگرم میکنند «تراژدی عظیم» زندگی بشر را هم بسبک تازه و بدیعی تجزیه و تحلیل مینمایند بطوریکه انسان بی اختیار تحت تاثیر قرار گرفته و مدت مدیدی افکارش دستخوش فلسفه ای عمیق و منطقی، اما ظاهراً موهوم میگردد. جای بسی خوشوقتی است که ترجمه سینمایی «بیست هزار فرسنگ زیر دنیای» کتاب مشهور «ورن» توسط شخصی انجام گرفته که خود او میتواند «ژول ورن سینما» محسوب شود. «والث دیسنی» برای تاریخ سینما نام آشنایی است و آثار او همیشه پیرو مکتبی بوده اند که خود او پایه گذار و بوجود آورنده آن بشمار میرود. بحث در مورد کار «دیسنی» در اینجا برای ما مقدور نیست ولی از این مختصر نمیتوان چشم پوشی کرد که «دیسنی» فانتزی با اگر بهتر گوئیم «آن محیط بتری را که بشر میطلبد» در طبیعت میجوید گرم متفنی که در لجنزار مبلولد حشراتی که در گندهاها

تنها وسیله ای که بشر برای پرواز در این فضای نامحدودی که اطراف او را فرا گرفته در دست دارد قوه تخیل نامحدود است پس قوه از تخمیر روز بیدایش تاریخچه این جریان شگرف و نامعوم بوده که از دور با ذره آه افتاده است، جریانی که مبدأ و مقصد آن همیشه چو درازی عظیم، هولناک و فرسوده باقی خواهد ماند، بشر برای دورک این قدرتی که حتی نوه تخیل او از تفسیر آن عاجز است تلاش و کوشش فراوانی منقول داشته اما جریانه کردن حیات بر ارزش خود و گرفتار شدن بجنونی خانمانسوز نتیجه دیگری عاید او نگردیده است. مصالح ساختمان زندگی او را فرضیات تشکیل میدهند و همین نبودن حس اعتماد و اطمینان است که او را موجودی ضعیف و درمانده جلوه گر میسازد، بطوریکه از صدای منظم عقربه «گذشت زمان» که تدریجاً فرا رسیدن لحظه موعود، لحظه ای را که بجز خاموشی و سکوت چیز دیگری در بر ندارد اعلام میکند با تماشای در می آید

«بودن یا نبودن» متوالی است که از نقطه نظر عالم یک مسئله مهم، در نزد فیلسوف فلسفه ای خامش و برای هنرمند تراژدی عظیمی را طرح میکند

«ژول ورن» (۱۸۲۸-۱۹۰۵)

رمان نویس فرانسوی شهرت خود را از آنجا بدست آورد که قلم خود را در تشریح تخیلات بشر در فضای نامحدود اطرافش بکار برد با زبانی ساده و هامیانه اما جذاب شیرین و پر ارزش از تلاش بشر برای وقوف با سراد آفرینش بگفتگو پرداخت افکارش را آزادانه بگردش در آورد و پستی و بلندبهارا بدون ملاحظه بسود قهرمانانش از سر زمین منجمد و یخبندان سیریه که در آن زمان احدی جرئت مسافرت بآن دیار را نداشت تا قلب جنگلهای وحشی و نامکشوف آفریقا و آمازون را زیارت کردند بزیر دریاها، دنیایی که همیشه بشر تشنه دیدار آن بود فرورفت و در همه جا خوانندگانش را بدنیال خود کشاند

عده ای ارزش «ورن» را در همان

سرگرم کردن خوانندگان خلاصه مینمایند ولی عده دیگری که آثار او را صیقل و با توجه بیشتری مطالعه کرده اند او را پایه گذار

و حسن علاقه اش نسبت به روحان مختلف که باو نشان داده میشود جلب میگردد، برای تنظیم جریان بطوریکه در آنها نتیجه ای منطقی و سودمند حاصل شود اظهار حس میکند، بعضی از بلاهای فیلم مخصوصاً هنگامیکه پیشرفت آرام و با استیلا اکثر «نوتیلوس» در اعماق انا و نشان داده میشود احساس محسوس در انسان بوجود می آورند و فلسفه ورن، را بخاطر او مبادا از تفکر و تکرار است، سکوت و آرامش را همه ما حکم فرمائی میکند، انسان آزادی حقیقی را چشم می رسد و دور از لجنزار و سیاهی اعماق دور از آسودگی و خوشبختی حس میکند، در اینجا هم کاپیتان «نوتیلوس» قهرمان ما حراس است، مرد مرموز، خودخواه، نافوذ، نفرت انگیز اما گاهی «جو عجیبی دوست داشتنی» کشتی ها را غرق میکند و سرشبان آنها را ملوانانی که بایکدی می آیند و آرزو آرزو و فرزندان خود جدا شده اند، بقدر دریا روانه میسازد، او تشنه انتقام است انتقام ظلمی که افراد بشر با او همسر و فرزندش نموده اند، اما همین شخص از اینکه اختراع خود را در اختیار همنوعان خود بگذارد بیم دارد، میترسد مبارک بشر از آنها برای نابودی خود استفاده نماید و بالاخره آنقدر در این تصمیم خود با فشاری میکند که «لحظه موعود» فرا میرسد، لحظه ای که بجز تاریکی و سکوت چیز دیگری در بر ندارد، لذا نتیجه یکسر تلاش خود را نابود میسازد، ازین میبرد ولی امیدوار است که روزی بشر حیات ابدی را بیابد «دیسنی» در ضمن اینکه تراژدی حیات را مطرح میکند جنبه های تماشایی و سرگرم کننده اثر «ورن» را هم از یاد نسیبید گاه گاه ساعت از ذوق و سلیقه شخصی دورین او قهرمانان را رها کرده و در پی چه جانور کوچک دریایی برآه مابند گویا میخواند ما کمک طبیعت با فسانه کشتی «نوتیلوس» جنبه حقیقی دهد

صحنه ای که هیولای عظیم الجثه «نوتیلوس» حمله مینماید هنرمند مهارت تکنیسین های فیلم با دج خود مرسد در اینجا هر چند باد و باران تاریکی شب و ... غلیظ یاری کار کمان فنی کمپانی «دیسنی» می رسد

از روز یکشنبه ۱۴ بهر ماه

# پارک

در سینما

# ایران

باچه تابستانی

شاهکار صنعت سینمای هندوستان

## اولاد

دوبله به فارسی توسط استودیو عصر طلایی



**اولاد**

اولاد  
تولید شده در هندوستان  
توسط استودیو عصر طلایی

## اولاد

فیلمی که تا کنون از لحاظ قوی بودن  
سوزه در میان محصولات مشابه هندوستان  
بی نظیر و ممتاز بشمار آمده است

## اولاد

درام روز بگال - یک اثر اجتماعی  
و انتقادی مملو از آهنگها و آوازهای

جالب هنری



**اولاد**

اولاد  
تولید شده در هندوستان  
توسط استودیو عصر طلایی



در سینماگر یستال در قرا اس گر یستال  
 يك عشق سوزان عظیم تر از انقلاب آتش فشان

# استر و مبولی

باشتراك

ایننگر یلبر گمن

محبوبترین و مشهورترین ستاره سینما برنده جایزه اسکار  
 ۱۹۴۴ - ۱۹۵۶ - هنر نمائی بر گمن در استر و مبولی نظیر ندارد

بکار مردانی روبر تو روسیالینی

پایه گذار نهضت! ثورثالیسم! نابیا کادرا اثر  
 جاوید از خود استر و مبولی افتخار میکند

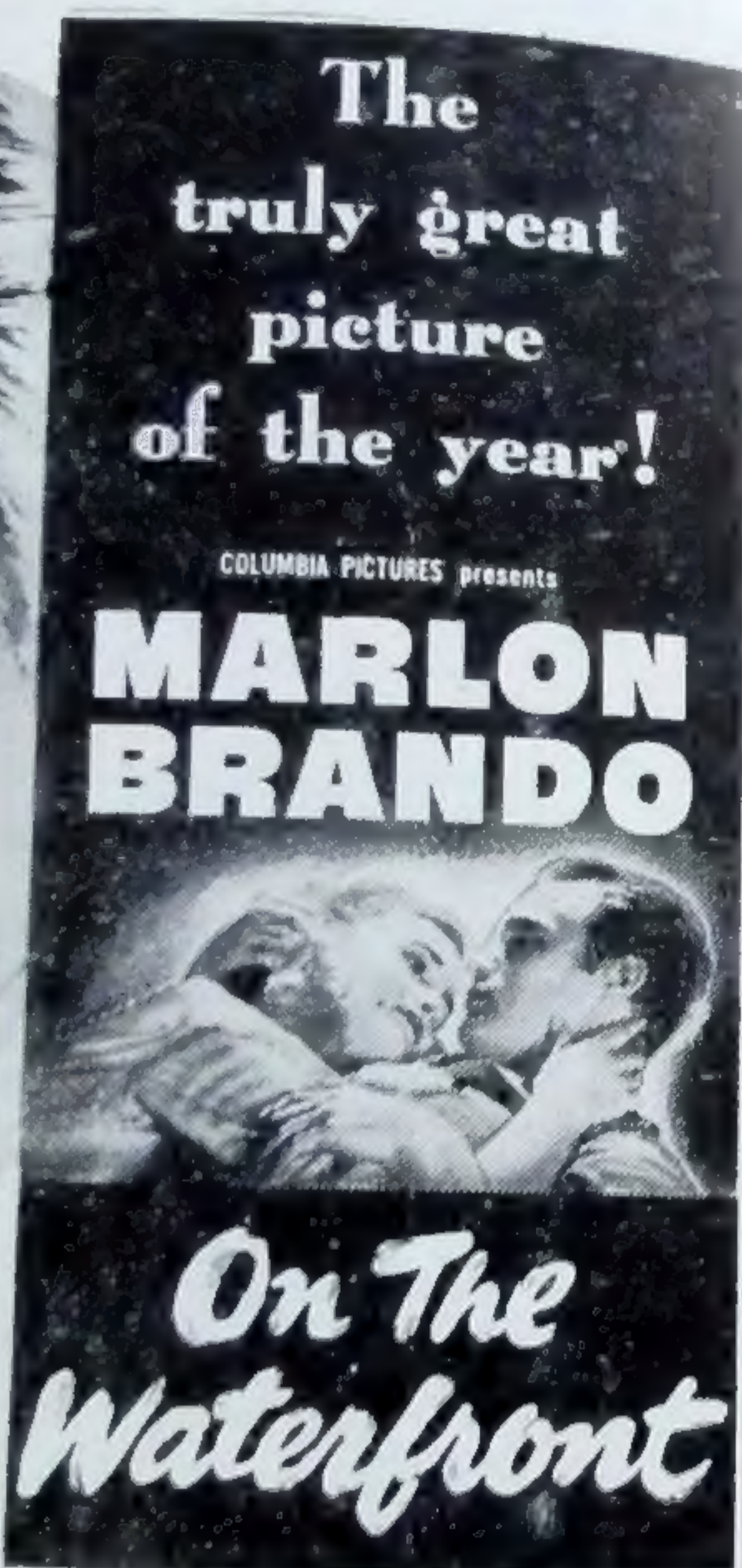


برنامه آینده

کریستال

دیانا

عالیترین شاهکار تاریخ سینما - برنده هفت جایزه اسکار



در بار انداز

باستراک: آکتور بزرگ - مارلون براندو که بخاطر این فیلم جایزه اسکار گرفت

از امری سنت - کارل مالدن - لی. ج. گاب

الماگازان



# CA VA BARDER غوغا پیا می شود

وزیباترین چهره های  
جدید سینما  
لیلا روکو  
ایرن گالتر  
مونیک وان ورن  
وجوان معروف فرانسوی  
ژان دانه



باشتراک :

ادی گنستانتین  
هنرپیشه مشهور آمریکائی  
مای بریت  
ستاره آشونگر  
ایتالیائی

یک فیلم پر حادثه و بی سابقه به سبک فوق العاده جدید با تمام ظرافت و ریزه کاری های سینمای فرانسه

